

# زنان در چین مائوئیستی

## نیمی از آسمان را بر دوش داشتند

مقاله ای از نشریه «کارگر انقلابی»

ارکان حزب کمونیست انقلابی آمریکا

## درباره رهایی زن و

## پیشروی بسوی کمونیسم

مقاله ای از «جهانی برای فتح»

نشریه «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»



زنان در چین مائوئیستی نیمی از آسمان را بر دوش داشتند ..... صفحه ۱

درباره رهائی زن و پیشروی بسوی کمونیسم ..... صفحه ۹

# زنان در چین مائوئیستی

## نیمی از آسمان را بر دوش داشتند

مقاله ای از نشریه «کارگر انقلابی»  
ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا

### مقدمه:

امپریالیستهای آمریکایی خیلی دوست دارند به تکنولوژی پیشرفته و سطح بالای زندگی در آمریکا بنازند. اما این نظام در همان حال که می تواند انسان را به ماه بفرستد و کامپیوترهای پیشرفته بسازد دارای مناسبات اجتماعی و اقتصادی کاملا عقب افتاده و خفقان آور در این جامعه می باشد. بالاخص ستم بر زنان مثال بارزی است از اینکه این نظام بطرز غیرقابل اصلاحی معیوب است. و اوضاع مطلقا غیرقابل تحمل می باشد. در گتوها و حلبی آبادها توده ها تلاش می کنند بفهمند چگونه باید علیه دستگاه حاکمه مبارزه نمود. و زنان که می خواهند درگیر مبارزه شوند با انواع و اقسام موانع مواجه می شوند. از مشغله بچه داری گرفته تا حسادت مردان که نمی خواهند بگذارند زنان لحظه ای از نظرشان دور شوند. زنان جوان که می خواهند مستقل باشند مجبورند علیه پدران و برادران و مردان خود که سعی می کنند همه کارهای آنان را کنترل کنند، بلند شوند. و زنان اقصا نقاط جهان در پی یافتن راهی هستند تا از زیر بار کارهای خفقان آور و فرسوده خانگی رها شوند. در چیاپاس (مکزیک)، دهقانان بطور مسلحانه علیه نظام مستمرانه فئودالی بپا خاستند؛ این نظامی است که در آن صاحبان مزارع بزرگ به زنان بعنوان بردگان جنسی خود نگاه میکنند.

در این مقاله سرگذشت رهایی زنان در چین انقلابی مائو را نقل می کنیم. این تاریخچه نشان می دهد که چگونه در یک جامعه نوین که پرولتاریا قدرت را دارد همه چیز متفاوت است. این تجربه بشری درسهای مهمی برای همه کسانی که علیه نظام موجود سر به طغیان برداشته اند در بر دارد.

\*\*\*\*\*

توده های چینی تحت رهبری مائوتسه دون ارتش سرخی ساختند، مبارزه مسلحانه را پیش بردند و قدرت را گرفتند. در سال ۱۹۴۹ چین آزاد شد و توده ها بمدت بیش از ۲۵ سال به ساختمان يك جامعه نوین سوسیالیستی پرداختند. ستمدیدگان باید نسبت به این انقلاب آگاهی یابند چون به ما راه حل بیرون آمدن از شرایط دهشتناکی که توده های تحتانی جامعه در آن بسر میبرند را نشان میدهد. و روشن می کند که چگونه توده های زن می توانند رها گشته و نقشی کامل و برابر را در ساختمان يك جامعه نوین که از هرگونه ستمی مبری است، بازی کنند. در چین انقلابی مائو، زنان «نیمی از آسمان را بردوش داشتند»؛ آنان نسبت به زنان کلیه جوامع دیگر در کلیه مقاطع تاریخ آزادتر بودند. نگاهی به جامعه انقلابی چین مائو، در واقع نگاهی به آینده روشنی است که انقلاب پرولتری می تواند برای ما به ارمغان آورد.

### هزار زنجیر و هزار اشک

يك حیوان بارکش را در نظر بگیرید و يك لحظه فکر کنید در معرض خرید و فروش هستید. چه حالی به شما دست می دهد؟ يك لحظه فکر کنید که از زمان بدنیا آمدن تا مرگ هیچگونه کنترلی بر سرنوشت خود ندارید. يك لحظه فکر کنید که سرنوشت شما در دست انسان دیگری است که صاحب جسم شماست و شما را برده جنسی خود محسوب می کند. این موقعیت میلیونها زن چینی قبل از انقلاب بود.

در روستا جایی که اکثر مردم چین زندگی می کردند مالکان ستم سبعانه ای را بر دهقانان روا می داشتند و با استفاده از گله اوباشان خود توده ها را تحت کنترل خود نگاه می داشتند. مردم از طلوع تا غروب آفتاب کار می کردند و مالکان را ثروتمند می نمودند؛ هر چند این دهقانان خود کلیه مواد غذایی را تولید میکردند اما همواره در گرسنگی و زیر بار قرض بسر می بردند. آنگونه که مائو خاطر نشان ساخت زنان چین نه تنها زیر کلیه این ستمها بودند بلکه زیر ستم مضاعف هم بودند. آنان در اعماق جهنم هم جز تحتانی ها بودند و تورا با انواع و اقسام آیدها و سنن کهن و آداب پوسیده در اعماق نگاه داشته می شدند.

در چین کهن زنان اجازه انتخاب همسر خود را نداشتند. پدر و مادر از زمان شیرخوارگی یا جوانی ازدواج دختران خود را «ترتیب» می دادند. و دختران بچه سال قبل از رسیدن به سن ازدواج به خدمتکاری در خانه پدر و مادر شوهر آینده خود می پرداختند. ارزش دختر صرفا وابسته به پولی بود که برای خرید او بعنوان عروس پرداخت می شد و پس از ازدواج برده کامل شوهر و خانواده شوهر میشد. طلاق او توسط شوهر تحقیر غیر قابل تحملی محسوب میشد. اگر بیوه میشد اجازه ازدواج مجدد نداشت. بسیاری از مردان چندین همسر داشتند که همانند فاحشه های دائمی آنها را نگاه می داشتند. بسیاری از زنان ترجیح می دادند خودکشی کنند تا چنین زندگی دهشتناکی داشته باشند.

نوار پیچ کردن پای دختران از زمان کودکی سبعانه ترین طریق سرکوب آنان بود. در واقع استخوان پای دختران جوان را می شکستند و پای آنان را باند پیچی می

کردند تا صاحب پاهایی کوچک و «زنانه» شوند. این امر زنان را چه بلحاظ جسمانی و چه بلحاظ اقتصادی وابسته به مردان نگاه می داشت.

زنان همیشه کتک می خوردند. دو ضرب المثل چینی انعکاسی از وضع زنان بود: «اگر اسبی بخرم می توانم آنرا بزنم، اگر با زنی ازدواج کنم هر طور که خواستم می توانم با او رفتار کنم» و «زمانی که زنی عصبانی است از دست شوهرش کتک می خورد؛ هنگامیکه شوهرش عصبانی است باز هم از دست شوهرش کتک می خورد» زن حق مالکیت نداشت. وظیفه اش عبارت بود از بدنيا آوردن فرزندان ذکور و خدمت به پدر، شوهر و پسران. چون به زنان بصورت موجوداتی «بی مصرف» نگاه می شد، برخی اوقات کودکان دختر را پس از تولد غرق می کردند.

این وضعیت باعث بوجود آمدن يك عده زن رزمنده شد که جزء آتشین ترین جنگجویان مبارزه برای رهائی کرد. زنان به ارتش سرخ می پیوستند و دوش بدوش مردان اسلحه بدست می گرفتند. بهمین جهت مرتجعین که می خواستند انقلاب را درهم بشکنند، بالاخص به زنان حمله می کردند. سربازان حکومتی با انتقامجویی شدید زنان انقلابی را شکنجه کرده و در خیابانها آنها را اعدام می کردند، حکام ستمگر برای اینکه درس عبرت به دیگران بدهند چند تن از زنان انقلابی را تکه تکه کردند. اما این همه تنها باعث شد که صدها زن چینی مصمم تر از گذشته به انقلاب بپیوندند.

### انقلاب به زنان اجازه می دهد که سرخود را بالا نگاه دارند

قبل از انقلاب زنان دهقان هرگز هیچگونه مالکیتی بر زمین نداشتند. یعنی اینکه هیچ قدرت اقتصادی یا استقلالی را دارا نبودند. آنها باید به پدران، شوهران یا پسران خود اتکاء می کردند. دهقانان مرد هر چقدر هم که فقیر بودند می توانستند صاحب تکه زمین کوچکی باشند. و آن دسته از دهقانان مرد که آنقدر فقیر بودند که حتی تکه زمینی دارا نبودند کماکان رئیس خانواده محسوب شده و بر همسر و دختران خود حکم می راندند.

انقلاب ارضی در قلب انقلاب چین جای داشت. دهقانان تحت رهبری حزب کمونیست دادگاههای خلقی برپا کرده و علیه کلیه جنایاتی که ملاکین در حق مردم روا داشته بودند سخن گفته و اعتراض می کردند. زمانی که زمین از چنگال ملاکین بدر آورده شد و میان دهقانان بازتوزیع شد بلافاصله سوالی در مقابل انقلاب قد علم کرد: آیا بازتوزیع زمین و ثروت باید بطریقی انجام شود که کماکان زنان را در موقعیت محروم نگهدارد؟ یا اینکه باید به رها کردن و برابر ساختن آنان خدمت نماید؟ مائو گفت که زنان باید از نظر اقتصادی مستقل باشند در غیر اینصورت سرنوشت آنان در دست مردان و ساختار فئودالی خانواده که آنان را در خانه برای بچه داری و خانه داری نگاه میدارد، باقی خواهد ماند.

انقلاب از همان ابتدا به زنان چین حق مالکیت بر زمین را داد. و بسیاری از زنان که سابق بر این بعنوان همسر فلان کس و یا مادر بهمان کس شناخته می شدند هنگام دریافت جواز مالکیت بر زمین برای اولین بار نام خود را در ملاء عام می شنیدند.

در سال ۱۹۵۰ قانون جدید ازدواج به اجرا گذاشته شد. این قانون نظام کهن فئودالی در مورد ازدواج را ملغی نمود و برابری زن و مرد را اعلام کرده و حق طلاق و

حقوق برابر نسبت به مایملک و مسئولیت مساوی در قبال نگهداری از فرزندان را برقرار نمود. این قانون، چند همسری، مزدوج کردن کودکان و دخالت در امور بیوه زنانی که خواهان ازدوج مجدد بودند را غیرقانونی نمود. و اعلام نمود که خانواده باید بر پایه نوع نوینی از ازدواج، بر مبنای اراده آزاد و احترام متقابل زن و مرد تشکیل شود. این قانون جدید در باره رابطه بین ازدواج و جامعه وضوح کامل داشت: «زن و شوهر موظفند که مشترکاً برای ساختمان جامعه نوین تلاش کنند»

حول این قانون جدید مبارزات فراوانی صورت گرفت. حتی در میان ستمدیده ترین اقشار توده ها، مردان از سلسله مراتب خانوادگی که زن را در موقعیت فرودست نگاه میداشت بهره مند بودند. و مادر شوهرها که خودشان توسط کل نظام مورد ستم واقع شده بودند، پس از ازدواج پسران خود بعنوان رئیس خانواده عمل میکردند.

حزب کمونیست برای تعلیم دادن توده ها در مورد قوانین جدید ازدواج و طلاق، کارزارهای توده ای براه انداخت. در طول این مبارزات بسیاری از مردان (و همچنین زنان) طرز تفکر خود را دگرگون ساختند. توده ها فهمیدند که اگر زنان آزاد نباشند، خلق بطور کلی نمیتواند آزاد شود. و اگر زنان در موقعیت اسارتبار بمانند آنگاه نمیتوان نیمی از جامعه را برای شرکت در ساختمان يك جامعه نوین سوسیالیستی بسیج نمود.

در جامعه کهن بسیاری از زنان جوان مجبور شده بودند که به فحشا تن در دهند ولی پس از رهائی شغل فحشا غیرقانونی شد و به فاحشه ها- بیمه پزشکی و شغل داده شد. در مدارس بروی زنانی که از چنگال فاحشه خانه ها رها شده بودند و برخی از آنان بیش از سیزده سال عمر نداشتند باز شد. تعلیم و تربیت توده ای براه افتاد تا مردم بفهمند که فحشا تقصیر زنان نیست بلکه در این مورد نیز مقصر نظام کهن است. فاحشه ها تشویق شدند که در ملاء عام سرگذشت خود را تعریف کنند و به حکایت رنجهای خود بپردازند. این داستانها در میان مردم پخش شد تا آنان بفهمند که این زنان قربانیان نظام پوسیده کهن بودند.

### برابری در کار و در سیاست

قبل از انقلاب زنان چین بعنوان موجودات درجه دوم محسوب میشدند. فلسفه باستانی کنفوسیوس بر جامعه مسلط بود. این فلسفه خیلی رگ می گفت که زنان در همه وجوه از مردان پست ترند. این عقیده مورد قبول عامه بود که زنان ضعیفتر، احمقتر و بی مصرف ترند.

اما انقلاب توانست ارزش ها و رفتارهای نوینی را در این زمینه نیز برقرار کند. خلاصه کلام این امر تثبیت شد که زنان در کار، در خانواده و در روابط فی مابین مرد و زن با مردان برابرند. اما این طرز تفکر جدید یکباره و بپراحتی جا نیافتاد. حزب کمونیست چین مجبور شد دست به مبارزات حادی علیه ایده های ضد زن بزند و بالاحص با مردانی که حاضر نبودند دست از روشهای سلطه گرانه خود بکشند بمبارزه بپردازد. در همان زمان حزب به مردم نشان داد که رفتارهای ستمگرانه مردان بخشی از ساختار طبقاتی و نظم اجتماعی کهن میباشد و اینکه در يك جامعه نوین می توان مردان را عوض کرد. و اینکه پایه ستم بر زن عبارت است از مناسبات طبقاتی فئودالی و سرمایه داری. انقلاب اعلام کرد که زنان باید نقشی برابر در تولید و سیاست بازی کنند.

اما در ابتدا بسیاری از مردان (و حتی زنان) مخالف این امر بودند. برخی از مردان می گفتند که اگر زنان کار کنند یا از نظر سیاسی فعال شوند بچه ها بدون سرپرست مانده و خانواده از هم خواهد پاشید. برخی از شوهران می خواستند زنان خود را تحت کنترل خود نگاه دارند و هر زمان که زنان سعی میکردند مستقل باشند ظالمانه به آنان تهمت «سر به هوا» بودن را می زدند. برخی از مردان پس از بازگشت همسران و دخترانشان از جلسات آنان را کتک می زدند و به آنان اجازه گرفتن شغل نمی دادند. و حتی برخی از مردم خرافه های ضد زن که در جامعه کهن رواج داشت را اشاعه میدادند مانند اینکه اگر زنان در مزارع کار کنند گیاهان رشد نخواهد کرد.

زنان برای مبارزه جمعی علیه اینها متشکل شدند. آنها نمی خواستند تک به تک با شوهر یا پدر خود به مبارزه بپردازند. در واقع یکی از طرق تولید و بازتولید ستمدگی زنان آن بود که همه چیز بطور خصوصی و در چهاردیواری خانه نگهداشته میشد. مسائل بین زن و شوهر و در چهاردیواری باقی میماند و «به دیگران» مربوط نبود. اما در جامعه نوین چنین چیزی قابل قبول نبود. اگر مردی با زنش بد رفتاری میکرد این به مشغله کل محله تبدیل میشد. و این مسئولیت همه کس بود که برای شرکت کامل زنان در زندگی اقتصادی و سیاسی جامعه تلاش کند و به آن یاری رساند.

زمانی که مردی همسرش را کتک می زد کمیته زنان تشکیل می شد و آنان به نزد مرد رفته و با او مبارزه میکردند که کردار خود را تغییر دهد. و سپس اوضاع را از نزدیک تحت نظر می گرفتند و به مبارزه خود با شوهر ادامه میدادند. اما اگر شوهر کماکان به بد رفتاری با زنش ادامه میداد او را تنبیه میکردند و اگر بازهم عوض نمیشد، کمیته زنان، زن را به طلاق گرفتن از شوهر تشویق میکرد و از او در اینکار حمایت مینمود.

### انقلاب فرهنگی: پیشرفتهای جدید در رهایی زنان

در سال ۱۹۶۶ مائو انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را آغاز نمود و به این ترتیب مرحله ای کاملاً نوین در ساختمان سوسیالیسم شروع شد. از درون خود حزب کمونیست رهبرانی سربلند کرده بودند که میخواستند جامعه را به عقب و به راه سرمایه داری بکشانند. در جواب مائو به توده ها تکیه کرد؛ حزب و توده ها بسیج شدند تا در سراسر جامعه بر سر این سوال که جامعه باید بکدامین سو برود، به مبارزه برخیزند؛ آیا چین بر جاده سوسیالیسم باقی مانده و به مبارزه برای نابود کردن کلیه روشها و افکار ستمگرانه ادامه خواهد داد؟ یا اینکه چین به عقب کشانده شده و در نظام سرمایه داری فرو خواهد رفت؟

انقلاب فرهنگی کلیه جوانب جامعه را درنوردید. همه و هرگونه سنتی را زیر سوال کشید. طی این نبرد بزرگ رهایی زنان به مرحله ای کاملاً نوین ارتقاء یافت. نقش زنان در خانواده و «زندگی خانوادگی» بطور رادیکالی دگرگون شد. در جامعه کهن، خانواده نهادی کلیدی در اعمال ستم بر زن بود. در جامعه نوین با مردان مبارزه میشد که در بچه داری و کارهای خانه مسئولیت بیشتری بعهده بگیرند. اما تا زمانی که هر خانواده بطور فردی مسئولیت عمده در قبال نگهداری از فرزندان و برآورده کردن نیازهای خصوصی را بعهده داشته باشد، زنان بالاچار سهم بیشتری از کار را بر دوش خواهند داشت

و مهمتر از آن که جامعه نیز بسمت يك روش زندگی کمونی که در آن انسانها با یکدیگر برای حل مشکلات جامعه مشترکاً کار میکنند، نخواهد رفت.

انقلاب فرهنگی با اجتماعی کردن بسیاری از وظایف خانگی که زنان بطور انفرادی در خانه انجام میدادند به این مشکل جواب داد. آشپزخانه ها و نهارخوری های کمونی تشکیل شد. خدمات عمومی جهت بچه داری برقرار شده و گسترش یافت. در محله های زندگی بین گروههای مختلف مردم برای انجام این خدمات تقسیم کار انجام شد. و این کار با در دست داشتن ابتدائی ترین تکنولوژی انجام شد.

بطور مثال در يك دهکده دهقانان کار آسیاب گندم را کلکتیویزه کردند. يك گروه از زنان با استفاده از دو متد به اداره يك آسیاب پرداختند. با استفاده از يك دستگاه آسیاب الکتریکی که از دولت خریده بودند، اما همچنین با استفاده از سنگهای قدیمی که به يك موتور الکتریکی وصل شده بود (بجای آنکه توسط گاو یا انسان کشیده شود). بدین ترتیب پنج زن بطور تمام وقت کار آسیاب را برای هفت هزار خانوار انجام میدادند. قبل از این، کار آسیاب در هر خانه ای توسط زنان خانه انجام میشد که در مجموع هزاران ساعت کار میبرد.

خدمات اجتماعی مانند آشپزخانه ها و مهد کودکهای کمونی برای کم کردن شکافهای نابرابری بین زنان و مردان مهم بودند. بطور مثال حتی در جایی که اصل «حقوق برابر در مقابل کار مساوی» اجرا میشد کماکان به دلیل اینکه افراد مختلف نیازهای متفاوتی دارند، نابرابری پابرجا میماند و باز تولید میشد. يك مرد تنها نیازهایی کمتر از يك زن بی شوهر صاحب سه بچه، داشت. اما خدماتی که دولت بطور مجانی و یا در ازای بهایی بسیار نازل ارائه میداد به کم کردن نابرابریها کمک مینمود. يك «کمیته محله» در پکن يك مرکز خدمات عمومی براه انداخت که بیش از صد نوع خدمات ارائه میداد. مثلاً خیاطی، تعمیر کفش و رادیو، درست کردن پرده های بامبویی و شستن رختهای چرک و غیره. اغلب این خدمات، خدماتی بودند که سابق بر این توسط زنان در خانه انجام میشد.

#### مناسبات نوین در تولید

حتی تا سالهای ۱۹۶۰ بسیاری از زنان هنوز در خانه گیر کرده بودند و از زندگی گسترده تر و مبارزاتی که در محله و در محل کار در جریان بود بیخبر بودند. برای مقابله با این مشکل زنان در شهرها دست به ایجاد «کارخانه های خیابانی» زدند. این به زنان امکان میداد که بطور نیمه وقت کار کنند و فرزندان خود را به محل کار بیاورند. بسیاری از این کارخانجات کوچک تبدیل به کارخانجات بزرگتری شد که صدها کارگر داشت و انواع و اقسام کالاها را تولید می نمود.

در پکن ۱۸۰ هزار زن در تاسیس ۴۰۰ کارخانه خیابانی و ۲۹۰۰ واحد خیابانی درگیر بودند. این زنان همچنین به مسائل محیط زیست توجه کرده و فضولات و اضافات کارخانه را مورد استفاده قرار میدادند. بطور مثال قسمتهای ناقص چرم را برای درست کردن کمربند مورد استفاده قرار میدادند و از بقایای سنک آهک برای تولید کربنات کلسیم استفاده میکردند و از بقیه مواد برای درست کردن سطل، بند کفش، فنر و کلید استفاده مینمودند. در کارخانه ها جهت توجه به نیازهای خاص زنان، اقداماتی اتخاذ شد. به زنان

کارهای سبک تری داده میشد بدون آنکه از حقوقشان کم شود. وسایل جلوگیری از حاملگی در دسترس بود و در دوره های عادت ماهانه یا حاملگی و یا پس از بدینا آوردن بچه به زنان مرخصی اضافه با حقوق داده میشد. این زنان در عرض روز يك ساعت بیشتر از کارگران مرد به استراحت میبردند و مرخصی زایمان با حقوق کامل پرداخت میشد. به مادرانی که به فرزندان خود شیر میدادند دوبار در روز به اندازه کافی وقت داده میشد تا فرزندان خود را شیر دهند و هنگامیکه این زنان برای سرکشی به بچه های خود میرفتند کارگران دیگر به ماشین آنان نظارت میکردند.

در نظام دستمزدی نیز توده های بسیاری از قوانین که موجب عریض شدن شکافهای نابرابری (بالاخص میان زنان و مردان) میشد را دور ریختند. بطور مثال بسیاری از کارخانجات سیاستهای پاداش و انگیزه های مادی (دادن حقوق بیشتر در قبال کار بهتر) را کنار نهادند. چرا که این قوانین به نفع مردان که قویتر بودند و وقت آزاد بیشتری برای انجام اضافه کاری داشتند، بود. اگر چه طبقه بندی دستمزدها کماکان برجای ماند اما تلاشهای گسترده ای برای ارتقاء سطح دستمزدهای پایین انجام شد. از طریق افزایش مزایا و حقوق کارگرانی که در مشاغل کم حقوق مشغول کار بودند (زنان کماکان در مشاغل کم حقوق متمرکز بودند).

در طی این مبارزات بسیاری از زنان بعنوان رهبران انقلاب ارتقاء یافتند. برای اینکه زنان واقعا آزاد شوند آنها باید در مبارزه برای دگرگون ساختن کلیه وجوهای زندگی (و نه صرفا آن جوانی که ناظر بر مسائل مربوط به خانواده، فرزندان و کار خانگی بود) درگیر می شدند. حزب کمونیست گروههای خاصی را برای مطالعه و بحث مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، توسط زنان تشکیل داد. و اغلب این امر باید همراه میشد با سواد آموزی به زنان. این گروهها همچنین به زنان کمک میکردند تا بر موانعی که مانع از فعالیت سیاسی آنها میشد فائق آیند. بطور مثال آنان مهد کودک ایجاد میکردند تا زنان بتوانند در جلسات شرکت کنند.

انگیزه زنان که باید به مقابله با هزاران سال زنجیر سنن مقابله میکردند، چه بود؟ در اوایل دهه ۱۹۷۰ يك زن چینی چنین گفت: «زمانی که ما کار را آغاز کردیم سطح ایدئولوژیکی مان خیلی بالا نبود. اغلب ما فقط برای اینکه پول بیشتری بدست بیاوریم کار میکردیم. سپس فهمیدیم که مشاغل ما بخش مهمی از ساختمان سوسیالیسم است. اما فی الواقع درك عمیقی از این مسئله نداشتیم. در انقلاب فرهنگی ما به مطالعه جمعی پرداختیم. آثار مائو بالاخص (به خلق خدمت کنید) را خواندیم. ما فهمیدیم که مشاغل ما خدمت به خلق است بدون توجه به اینکه چه مقامی دارد. پس از انقلاب فرهنگی ما رابطه کار کنونی مان با انقلاب جهانی را فهمیدیم... از آنجایی که ما کل جهان را مد نظر داریم هرگز از راه انقلابی دست نخواهیم شست.»

\*\*\*

در سال ۱۹۷۶ مائو درگذشت و دشمنان او در حزب که قبلا سعی کرده بودند سرمایه داری را در چین احیاء کنند دست به يك کودتای نظامی زده و قدرت را کسب کردند. حاکمیت پرولتری سرنگون شد و سرمایه داری به چین بازگشت. کلیه جوانب کهنه، زشت و ستمگرانه جامعه طبقاتی اکنون کاملا در چین احیاء شده است. بخصوص ستم بر

زنان، یکبار دیگر سنن فئودالی به چین بازگشته و فحشاء و تجاوز به زنان همراه بامسابقه های ملکه زیبایی و پیوند سینه به صحنه چین راه یافته است. اما تئوری و پراتیک انقلابی مائو راه پیشروی را برای رهایی زنان نشان میدهد. و روشن میکند ستم بر زنان در اساس مرتبط است با تقسیم جامعه به طبقات و به مالکیت خصوصی. نشان میدهد زمانی که خلاق قدرت داشته باشد میتواند کلیه روشهایی که موجب نابرابری در جامعه میشود را در هم شکسته و نابود کند. نشان میدهد که چگونه محو ستم بر زن مولفه ای حیاتی از مبارزه عمومی برای محو کلیه اشکال ستم میباشد و نشان میدهد که فقط انقلاب مائوئیستی میتواند زنان را رها کند.

## درباره رهائی زن و پیشروی بسوی کمونیسم

نوشته: ی. ب.

مقاله ای از «جهانی برای فتح»

نشریه «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»

(شماره ۸ سال ۱۳۶۶)

بررسی و نقد سه کتاب:

انقلاب به تعویق افتاده:

— زن در چین معاصر

نوشته: ماجری ولف (انتشارات دانشگاه استنفورد، ۱۹۸۶)

— پدرسالاری و انقلاب سوسیالیستی در چین

نوشته: جودیت استیسی (انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۸۳)

— زن در روستاهای چین: سیاست در مورد زنان، قبل و بعد از انقلاب فرهنگی

نوشته: ویبکه همل، ویبا سیندبیری، (انتشارات هومایتز، لندن، ۱۹۸۴)

میگویند:

«دختر اتو کمونیستی!»

و من میمیرم و میدانم که

هیچگاه به «زان جیو» تسلیم

نخواهم شد.

و خواهیم دید که پیروز کیست

و مغلوب کدام

اینک گلهای سپید

پژمرده میشوند،

حال آنکه گلهای سرخ ما

می شکوفند ناگهان

همچون انفجار

— سرودهٔ یک رهبر کمونیست زن در آستانه اعدام بدست رژیم آمریکایی گومیندان

سه کتابی که در اینجا مورد بررسی قرار میگیرند، انتقادات بزرگی در مورد خط مشی و پراتیک حزب کمونیست چین (ح ک چ)، بر سر رهایی زنان مطرح می کنند. متأسفانه درست زمانیکه رژیم دن سیائوپین، سرمایه داری را با تمامی دهشت هایش مثل تجاوز جنسی و حتی خفه نمودن نوزادان دختر احیاء کرده، هیچ کدام از این سه اثر به خط مشی ارتجاعی این رژیم حمله نکرده و در عوض خط صحیح مائوتسه دون و تجربه راستین سوسیالیسم در چین را هدف قرار داده اند. دو کتاب از سه کتابی که در اینجا بررسی میشوند (کتابهای استیسی و ولف) تلاشهایی مشخص برای تصحیح آن چیزی است که استیسی آنرا «تفاسیر خوشبینانه از رهایی زنان در جمهوری خلق چین» می نامد. آنها پیشروی بیسابقه زنان تحت رهبری مائو و ح. ک. چ. در جهت رهایی زنان را بنمایش نمی گذارند. بلکه اتهاماتی مبنی بر تعویق مداوم رهایی زنان یا خیانت آشکار کمونیستها به این امر، بواسطه تشدید «پدرسالاری» سنتی را پیش میکنند. سومین کتاب (نوشته دو نویسنده دانمارکی بنام همل و سیندر بیری)، مبارزه دو خط بر سر مسئله زنان در چین از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۶ را مورد بررسی قرار میدهد. آنها استدلال میکنند که اگرچه اختلافاتی میان کپ رویزیونیستها و انقلابیون موجود بود، ولی این اختلافات اساسی نبوده و در مورد اهمیت نیروهای رویزیونیستی بعنوان مانع پیشرفت رهایی زنان اغراق شده است. در عوض، آنها این مسئله را بطور کلی به يك «ابهام» اساسی در خط ح. ک. چ. مربوط می دانند. کتاب ولف، يك استاد رشته مردم شناسی، عمدتاً بر پایه تحقیقات داخلی از جمله مصاحبه هائی است که در دوره ۸۱ - ۱۹۸۰ در چین انجام شده، قرار دارد. صورت گرفته نوشته شده است. کتاب استیسی قصد دارد منابع ثانوی را برای رسیدن به يك درك تئوریک از مسئله زنان در چین سنتز کند. هر دو کتاب تفاسیر متجانسی ارائه می دهند که عموماً همان عرصه را در بر میگیرند و عمدتاً در تفاسیرشان از مقاصد انقلابیون با هم متفاوتند. همانگونه که ولف توضیح میدهد «اختلاف استیسی و من بر سر آن است که انقلابیون چین به چه میزان قصد شکل دادن جامعه نوین خود بر پایه پدرسالاری کهن را داشتند. استیسی مصرانه استدلال میکند و معتقد است که ح. ک. چ. مفاهیم پدرسالارانه را برای پیروز شدن در يك انقلاب و دگرگون کردن جامعه بکار برد. من با بکار بردن همان شواهد استدلال میکنم که رهبری امیدوار بود زنان و جوانان را از سلطه پدرسالاری برهاند، اما بخاطر محدودیتهای فرهنگی خویش، با شکست روبرو گشت. علیرغم نیات خوبشان، عینك پدرسالارانه آنها آلترناتیوهایی را که ممکن بود تاریخ چین و آینده فمینیسم بین المللی را تغییر دهد، رد و انکار کردند.» هر سه نویسنده انقلابیون چینی را متهم میکنند که هرگز بطور بنیادی به مبارزه با موقعیت تبعی زنان یا تقسیم کار جنسی برنخاسته اند.

این سه اثر بخشی از روند بزرگتری است که از چند سال پیش بوجود آمده و با این نظرات صحیح رایج در میان انقلابیون طی دهه ۶۰ و ۷۰ و بسیاری دیگر از کسانی که حامی رهایی زنان بودند، مخالفت می کنند. نظر درست بر این باور بود که انقلاب چین شاهد يك چرخش بیسابقه و زیر و رو کننده در جایگاه سنتی زنان در جامعه است. مسلماً در آن زمان نیز آثاری شبیه به کتب مورد بررسی ما وجود داشتند. اما آنها عمدتاً در موضع دفاعی بودند. این آثار اغلب در قفسه های کتاب فروشی ها و در پشت کتابهایی

مانند «زنان نگهدارنده نیمی از آسمانند» و کتابهای دیگری از این قبیل که حاوی گزارشهای دست اولی از وضعیت زنان چین بودند، خاک میخورند. این امر علیرغم دیوار دروغ و سکوتی بود که بورژوازی جهانی سعی در کشیدن به دور چین داشت. آنچه که در دوران انقلاب فرهنگی در چین بوقوع پیوست، بیسابقه بود: ستادهای انقلابی در حزب در جهت ادامه انقلاب، طغیان توده ای را از پایین رها میساخت که در مسیرش خلق چین و منجمله زنان نیز خود را رها میکردند، تا آزمان هیچ خلقی در جهان چنین نکرده بود. خیل نوعروسان خردسال و زنان پای بسته و شکسته سابق که در مبارزات توده ای علیه رویزیونیستهای جدید و امپراتوران نوین چین بپاخاسته، انقلاب را ادامه داده و بنای کهنه چند هزار ساله جامعه طبقاتی را زیر و رو نمودند، گواه برجسته ای از این امر است. این تصویر زیبا، تأثیری انکار ناپذیر و شگرف بر میلیونها انسان تحت استعمار و ستم و بر روشنفکران مترقی برجای نهاد. بسیاری از این روشنفکران اغلب با آنچه که جنبش آزادی زنان میانمند، مرتبطند. این همان میراث و تجارب مبارزاتی تاریخی - جهانی توده های چین است که نویسندگان به آنها پشت میکنند و در جستجوی مدفون کردنشان در زیر تلی از آمار جامعه شناسی عامیانه و تحریف شده می باشند.

استیسی از اینجا آغاز می کند که تحلیل از جامعه چین بعنوان يك کشور فئودالی یا نیمه فئودالی اشتباه بود. و استدلال میکند که چین يك «اقتصاد خانواری دهقانی» بود که بحران آن با تحولات بین المللی همزمان گشت و سبب بوجود آمدن موقعیت انقلابی و گرفتن قدرت توسط مائو و کمونیستها گردید. او معتقد است که کمونیستها ابتدا بشدت تحت تأثیر ملاحظات فمینیستی در مراکز شهری قرار داشتند، اما هنگامیکه برای سازمان دادن جنک خلق وارد روستاها شدند، همگام با انطباق بیش از پیش با دهقانان «فمینیسم» دور گشتند. او میگوید دهقانان «انقلاب را وارونه میدیدند» - منظورش این است که دهقانان اصولاً برای «تحقق» نظام خانوادگی پدرسالارانه کنفوسیوس بحرکت در آمدند و نه برای گسست از آن. تلاش نویسنده نشان دادن این مسئله است که در رشد بعدی انقلاب، سیاستهای حزب کمونیست در مورد زنان تماماً تابع نیاز به بسیج متحد اصلی ح. ک. چ. در روستاها، یعنی «دهقانان پدرسالار» قرار داشت و در يك خط سیاسی پدرسالارانه انعکاس یافت.

ولف و استیسی، بخش عظیمی از تحلیل خود را به اصلاحات ارضی و قانون اصلاحی ازدواج اوائل سالهای ۱۹۵۰ اختصاص داده اند. نکته مرکزی بحثهای هر سه نویسنده این است که ح. ک. چ. در جهت اضمحلال خانواده با شکست مواجه شد. آنها معتقدند که اگرچه موقعیت زنان در جامعه چین تا حدودی بهبود یافت، اما این بهبود هرگز بمعنای مبارزه طلبیدن سلطه مردان و موقعیت برترشان در تقسیم کار بویژه در خانه نبود. بدین ترتیب، استیسی استدلال میکند که «انقلاب کمونیستی چین بجای امحاء خانواده، خانواده دهقانی را از سرایشب انهدام نجات داد»، «يك بازتوزیع رادیکال پدرسالارانه، جوهر انقلابی (پدرسالاری دمکراتیک نوین) بود». برای استیسی این بدان معناست که «پدرسالاران چینی يك پایه نوین دمکراتیک تر برای وحدت» داشتند - «چیزی که فمینیستهای آتی چینی مقابله با آنها بشدت مشکل یافتند.» «همه آن بهبودهای کمی که زنان به کف آوردند، بقیامت فدا کردن فرصت رسیدن به رهایی واقعی» و برابری کامل با مردان تمام میشد. این فرصتی است که استیسی معتقد است ح. ک. چ. آگاهانه بدور افکند، و ولف و نویسندگان

دائمارکی معتقدند که بخاطر تضاد درون خط ح. ک. چ. از دست رفت.

## میان بُرها

بحث نویسندگان هر سه کتاب تا حدود معینی مشابه هم بوده و رك و صریح است: انقلاب چین اصلاً به تغییرات اساسی در موقعیت زن منجر نگشت، و به برابری کامل زنان و مردان هم نینجامید. پس باید نتیجه سیاستهای پدرسالارانه (عمدی یا سهوی) رهبران را باشد. این موضوع حتی در مورد نویسندگان دائمارکی نیز صدق میکند، اگرچه آنها بیشتر از نویسندگان دیگر حامی پیشرفتهای واقعی بدست آمده توسط زنان چین هستند. در بحث بر سر مسئله کارزار «انتقاد از لین پیاو و کنفسیوس»، که بخشی مهم از انقلاب فرهنگی در ۷۴ - ۱۹۷۳ بود و بطریق گسترده مبارزه علیه ستم بر زنان را برپا کرد، آنها میگویند که «ضعف کارزار این است که قصد برطرف کردن مشکل را نداشته است. این مسئله به روشنی با این واقعیت که ۲۷ سال بعد از انقلاب، زنان هنوز تحت ستم هستند، ثابت میشود.» استیسی بنوبه خود «نارسانی ثنوری سوسیالیستی» و «محدودیت ذاتی» مارکسیسم «در تفوریزه کردن منابع ستم بر زنان» را اقامه میکند. بعنوان يك نتیجه مستقیم، «سوسیالیسم زنان را آزاد نساخته زیرا شیوه تولید سوسیالیستی ثابت نموده با سیستم تقسیم کار جنسی پدرسالارانه سازگاری دارد.»

فصل مشترك همه این بحثها، نوعی پراگماتیسم ایده آلیستی است بدین صورت که: «ح. ک. چ. میتواند ستم بر زنان را کاملاً نابود سازد اما چنین نکرد. پس این پدرسالارانه است.» این بحث خیلی رادیکال بنظر میرسد: ناشکیبایی ظاهری در مورد ادامه نابرابری زنان، خط اول حمله است. اما در واقع این پرده ساتری است برای دوری جستن از مبارزه پرآشوبی که شرط ناگزیر انقلاب پرولتری و رهایی زنان است.

چگونه میشد موقعیت تبعی هزاران ساله زنان را طی صرفاً ۲۷ سال از بین برد؟ یا اینکه در همان مدت به محو طبقات نائل آمد؟ اگر کسی راه انجام آنرا یافته است باید همین حالا به جهانیان اطلاع دهد. متأسفانه هیچکدام از نویسندگان ما به خوانندگانشان اجازه ورود به دنیای سریشان را نمیدهند، و بنابراین شاید ستمدیدگان محکوم به انتظاری طولانی برای چنین اراده و میان برهای معجزه آسا هستند، و در این مدت باید به ابزار مشکلاتی متوسل شوند: مبارزه انقلابی توده ای، همانطور که خواهیم دید، این دقیقاً همان چیزی است که خط نویسندگان با آن بیگانه است. ثابت خواهد شد که میان بُر سری آنها يك بن بست شناخته شده است.

## نجات خانواده از «سراشیب»

همانطور که اشاره رفت، رکن اصلی هر سه بحث در مورد سیاست ح. ک. چ. مربوط به خانواده است. استیسی با این بحث خود که ح. ک. چ. «خانواده را از سراشیب اضمحلال رهانید»، این موضوع را به عمیق ترین وجه گسترش میدهد. آیا در تصویری که او ترسیم میکند، حقیقتی وجود دارد؟ آری، به يك معنای معین - بدون شك زندگی خانوادگی بعد از آزادی جامعه چین با ثبات شد. اما انقلابیون چه باید میکردند؟ با تمام نیروهای ستمگری

که قربانیان زیادی از میان توده ها گرفته بودند، و در سرتاسر چین آنها را به گرسنگی کشانده و خانواده ها را بزور از یکدیگر جدا کرده بودند؛ با فقر و فلاکتی خرد کننده؛ با نظم اجتماعی بیرحم، که در آن حتی شوهران زنانشان را میفروختند و والدین فرزندان مونث خود را بعنوان تازه عروسان خردسال میفروختند، یا اگر موفق به اینکار نیم شدند، گاهی بخاطر عدم توانایی در مراقبت و نگهداری فرزندان، در کمال نومیدی آنها را غرق میکردند؛ در جاییکه صد ها هزار نفر برای زنده ماندن به خود فروشی روی می آوردند و تجاوز به زنان و دختران توسط ملاکین و اوباشان فئودال عمومیت داشت، آیا باید با تمام اینها همراهی میکردند؟ («بحران خانواده») مورد نظر استیسی، در دنیای واقعیات اینگونه بود. انقلاب در برانداختن تمامی این مظاهر پلید، کاملاً محق بود و بطور عاجل اینرا عملی کرد. آیا این دلیلی بر پدرسالاری است؟ یا برعکس، نشانه امحاء ستم است؟ تحلیل استیسی این است: در آن شرایط، خانواده در «سراشیب اضمحلال» بود و بنابراین باید بطرف سقوط نهائی سوق داده میشد. چنین تحلیلی مساویست با درخواست تشدید نابودی هائی که کارکرد جامعه طبقاتی بیار آورده است. بهرحال هرچقدر هم که استیسی مایل باشد، جهش های رادیکال، راههای میان بر ناشی از تشدید ظلم نیستند، بلکه بالعکس محصول بسیج توده ها در مبارزه انقلابی علیه ظلمند. توده ها از این طریق اشکال جدید و عالیتر سازماندهی - از جمله مبارزه در صفوف خویش - را آگاهانه آفریده و شکل می دهند.

جهشهای رادیکال در چین بوجود آمد آنچه که انقلاب دمکراتیک نوین پلافاصله در چین انجام داد، طبق اسناداردهای تاریخ جهان، کمتر از معجزه نبود. اصلاحات ارضی، زمین را به مردان و زنان تفویض نمود؛ در مراسم سازماندهی این کار، خلیل عظیم زنان برای نخستین بار در زندگی نام خود را در ملاء عام می شنیدند. قانون ازدواج وسیعاً بعنوان «قانون طلاق» یا «قانون زنان» شناخته شد. تقریباً يك میلیون طلاق در طول ۱۸ ماه صورت گرفت. و زنان، از جمله نوعروسان خردسال را بویژه از قید ازدواج قراردادی که بسیاری بدان مجبور شده بودند، رها کنید. این خود واقعه ای بیسابقه در هر جامعه فئودالی است. امروز برای درك ستیز و جدال ناشی از این مسئله، به يك دهکده فئودالی در هندوستان یا افغانستان بروید. در چین، ملاکین و آدم کشان، مردانی که زنانشان را کتک میزدند و هتک حرمت کنندگان، به گردهمایی های عمومی توده ای که آنها جلسات «حکایت رنجها» می نامیدند، کشانده شده و در آنجا زنان خشم خود را ابراز داشته و مجازاتهایی برای مجرمین تعیین میکردند. فحشاء بمعنای واقعی کلمه یکشبه از بین رفت - تنها در شانگهای ۶۰ هزار زن تحت تعلیم، آموزش و اشتغال قرار گرفته و اسکان داده شدند - و از هتک حرمت بواقع دیگر خبری نبود. کشتن نوزادان دختر متوقف شد. قانون اساسی تدوین گردید که تمامی اشکال قانونی تبعیض علیه زنان را ملغی کرد. و در این کار از هر قانون اساسی که تاکنون توسط دمکراسی های بورژوایی مدرن مانند انگلستان و آمریکا اتخاذ شده بود، فراتر رفت. خلاصه آنکه، جامعه ای که یکی از عقب مانده ترین جوامع روی زمین بود، بسرعت پیش تاخته و بوسیله قهر انقلاب توده ای چند دهه بجلو خیز برداشت - با تمامی این تفصیلات نویسندگان مذکور با برجسب پدرسالاری به آن کم بها میدهند!

ماتو همواره در مورد این نکته روشن بود که مبارزه علیه سلطه مردان بر زنان، بخش و جزئی از انقلاب دمکراتیک نوین است: «يك مرد در چین معمولاً تحت سه سیستم اقتدار قرار گرفته است (قدرت سیاسی، قدرت قبیله ای و قدرت مذهبی) ... اما زنان علاوه بر

اینها زیر اقتدار مردان (قدرت شوهران) هم قرار دارند. این چهار شکل قدرت سیاسی، قبیله ای، مذهبی و جنس مذکر، مبین مجموعه ایدئولوژی و سیستم فئودالی - پدرسالاری است، و چون چهار ریسمان کلفتی است که خلق چین و بویژه دهقانان در بند کرده است، (گزارش درباره بررسی جنبش دهقانی هونان) شایان ذکر است که مائو این گزارش را نه در شهر بلکه هنگام تحقیقات وسیع بین دهقانان برشته تحریر در آورده، در حالیکه استیسی، او را يك سازشکار در برابر عقب ماندگی دهقانان ارائه میدهد.

پس قطعاً باید تصدیق شود که پیروزی اولین مرحله انقلاب در واقع يك گام بزرگ در پیشروی جامعه و نیز در مسیر رهایی زن بود. اما اینهم حقیقتی است که دقیقاً بعلت اینکه انقلاب دمکراتیک نوین کماکان يك انقلاب بورژوازی است، در برنامه اش بطور مثال فراخوان «زمین به کشتگر» (و نه اشتراکی کردن کشاورزی) را میدهد. این موضوع دارای مفاهیم متناقضی در مورد موقعیت زن در جامعه نوین است. استیسی بحث از این میکند که تقسیم زمین بین دهقانان منجر به تقویت پایه های خانواده در جامعه چین شد و بجای تسریع رهایی زنان، پدرسالاری فئودالی را به «پدرسالاری دمکراتیک نوین» تبدیل نمود. از این رو اتهام میزند که «بازتوزیع رادیکال پدرسالاری، جوهر تحولات دمکراتیک نوین بود».

چیزی که او از دیدگاه يك بورژوا فمینیست می بیند این واقعیت است که انقلاب دمکراتیک نوین هنوز سرمایه داری و بسیاری ارزشها و اعمال مربوط بدان را محو نکرده است. همانطور که مائو بیان کرده، «دمکراسی نوین در را بروی سرمایه داری باز میکند ... اما دمکراسی نوین در را بیشتر بر روی سوسیالیسم میگشاید.» اینست آن پایه مادی مبارزه میان دو راه که بعد از رهایی چین بوقوع پیوست. مائو بسختی علیه کسانی که خواهان «تحکیم دمکراسی نوین» همراه با نهادهای وابسته بدان بودند (که در واقع تحکیم سرمایه داری را معنی میداد) جنگید. او در عوض، مبارزه طبقاتی را در جهت سوسیالیسم رهبری کرد. آری اصلاحات ارضی در خود قادر به تحلیل بردن پایه «پدرسالاری» نبود - اما پایه ای شد برای حرکت بعدی و مرحله عمیقتری از انقلاب که یکسره کردن کار با سرمایه داری می پردازد. استیسی با عطف توجه به مرحله نخستین انقلاب و ادعای اینکه «پدرسالاری دمکراتیک نوین» تحکیم شده و در آن هیچگونه تغییر اساسی صورت گرفت. تغییرات اساسی تری که با اشتراکی کردن کشاورزی طی «جهش بزرگ به پیش» اتفاق افتاد (این در واقع جهش بزرگ اولیه مائو بطرف تحول سوسیالیستی و حتی بسوی جهش بزرگتر بعدی در انقلاب فرهنگی بود.) این استیسی است و نه مائو که ضرورت تعمیق انقلاب را نادیده میگیرد.

اجازه دهید به تحلیل استیسی از خانواده و دیدگاه ح. ک. چ. در ارتباط با آن، نظر بیشتری بیانازیم. چرا که این موضوع نقطه تلاقی نظر مولفین هر سه اثر است. بحث اصلی استیسی کوششی است در جهت قلمداد کردن خانواده بعنوان واحد محوری سازماندهی شیوه تولیدی، یا حداقل همطراز با هر مقوله دیگر، بخصوص طبقه. از اینرو او بحران در چین را تحت عنوان «بحران تحقق سیستم خانواده» کنفیسوس توصیف میکند و این مباحثه را پیش میکشد که «کمونیستهای چینی هرگز اقدام به برپا کردن انقلاب فمینیستی نکردند، ... ح. ک. چ. با اعتقاد به اینکه پدرسالاری مشتق از ساختار اجتماعی «فئودالی» است و با احتساب ستم جنسی بعنوان يك تضاد غیر آنتاگونیستی طالب از بین بردن پدرسالاری

بمشابه يك طبقه نبود، بلکه بیشتر خواهان از بین بردن طبقه معینی از پدرسالاران بود.»  
 متأسفانه، علیرغم تکرار اتهامات دال بر جهتگیری «غیر ثئوریک» مائوئیستها در مورد ستم بر زنان، هیچ کجا در این کتاب ۲۰۰ صفحه ای درمورد «انقلاب سوسیالیستی پدرسالاران» بحثی درباره اینکه پدرسالاری چیست، بجز رجوع به پدرسالارها «بمشابه يك طبقه» - که از قرار همه مردها را در بر میگیرد - پیدا نمی کنیم. این دیگر چه معنی میدهد؟ استیسی آشکارا فکر میکند که با آفریدن طبقه «پدرسالارها» مبارزه زنان را ارتقاء داده و بدان اهمیت بخشیده است. بالعکس او این مسئله را تنزل داده و آنرا بر پایه ای محدود قرار میدهد. این آن چیزی است که ساختار کتابش را تشکیل میدهد. (دو اثر دیگر هم شدید متأثر از این استدلال هستند). مردها بمشابه يك گروه، موقعیت «پدرسالارانه ای» در مقابل زنان دارند، اما آنها يك طبقه را که توسط رابطه اش با ابزار تولید معین میشود، تشکیل نمی دهند. مفهوم تحلیل استیسی این است که زنان هم يك طبقه را تشکیل میدهند.

هدف این نوشته، نمی تواند بررسی این مسئله باشد - بخصوص آنکه خود استیسی هم اینکار را نکرده است - اما تکیه بر این نکته فاقد ارزش نیست که سر درگمی او در اینجا نقش مرکزی مالکیت و کنترل بر ابزار تولید (زمین، کارخانه ها، ارتباطات، سیستم حمل و نقل و غیره) و تولید ارزش اضافی اجتماعی در تقسیم جامعه به طبقات را مخدوش میکند. استقرار دولت پرولتری و اجتماعی شدن مالکیت از طریق جایگزینی آنها نه در دستان يك اقلیت استثمارگر، بلکه برای نخستین بار در دستان خود توده های وسیع، باعث يك گسست رادیکال از تمام اشکال تاکنون موجود اجتماعی میشود. بر این اساس مبارزه طبقاتی پرولتاریا از جمله زنان جنگجوی طبقه در به انجام رساندن انقلاب، - هدف امحاء هر گونه استثمار و ستم که ستم بر زن قطعا يك حلقه کلیدی از آن است - و پیشروی بسوی کمونیسم بعنوان بخشی از انقلاب جهانی را دنبال می کند. همانطور که مارکس تصریح میکند سوسیالیسم عبارت است از: «بیان استمرار انقلاب، دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا بعنوان دوران گذار ضروری جهت امحاء کلیه اختلافات طبقاتی، امحاء کلیه مناسبات اجتماعی ناشی از این روابط تولیدی، انقلابی کردن کلیه عقایدی که محصول این مناسبات اجتماعی هستند.» (مبارزه طبقاتی در فرانسه) تجدید نظر استیسی در مورد طبقات، که از مردان يك طبقه و از زنان يك طبقه دیگر میسازد، بجای کمک به روشن کردن کامل ریشه های ستم بر زنان در جامعه طبقاتی، در واقع این موضوع را درون روابط زنان و مردان محدود و محصور می کند.

اولاً، این دیدگاه از حقیقت بدور است. زیرا این جامعه طبقاتی است که تولید کننده و تقویت کننده تمامی انواع ستم هاست - ستم بر زن يك نمونه کلیدی در این راستاست. این واقعیت، که این سیستم مردان ستمگر و حتی ستمکش را بعنوان عواملش برای ابقاء زنان در جایگاهشان مورد استفاده قرار میدهد، محصول تقسیم جامعه به طبقات بوده و توسط آن تقویت میشود. امحاء پدرسالاری به شکلی که استیسی بیان میکند ناشی از محو «پدرسالارها بعنوان يك طبقه» نخواهد بود، بلکه محصول زوال جامعه طبقاتی به همراه تمام تقسیمات اجتماعی و نابرابری های پیوسته با آن است. ثانیاً، تجدید نظر استیسی به اهمیتی که ستم بر زنان در این سیستم دارد کم بها میدهد. تحلیل او اینکار را با محدود کردن ریشه های ستم بر زنان انجام میدهد. او اهمیت مبارزه علیه ستم بر زنان را بعنوان

بخشی از پروسه کلی انقلابی، و نقش زنان در آن، نمی بیند.

بدین ترتیب، نباید از اتهام مکرر او نسبت به مائو و ح ک چ مبنی بر «سوسیالیستهای پدرسالار» دچار شگفتی باشد. استیسی بندرت پاراگرافی به حوادث انقلاب فرهنگی اختصاص میدهد. استیسی و ولف، وقتی که فعالیت‌های راهگشایانه میلیون‌ها زن در انقلاب فرهنگی را نادیده می گیرند. زنانی که به خطوط مقدم يك مبارزه توده ای حقیقی و دورانساز جهش کردند، و سنن را در تمامی عرصه ها بمصاف طلبیدند. وقتی آنها مبارزه میلیون‌ها زن علیه فرهنگ کهن و چهره کهنه و هزاران ساله از زن بمشابه موجود پست و درجه دوم (موجودی که برای خانه داری و بچه درست کردن خوب است و نه برای اداره جامعه) را نادیده میگیرند، و در عوض این سؤال را تعیین کننده قلمداد میکنند که آیا زنان پس از دهسال ۶۰ تا ۷۰ درصد از مشاغل مردان برخوردار هستند، یا ۲۰ تا ۳۰ درصد کادرها را تشکیل میدهند و غیره، ... نشان میدهند و به منطق خود وفادارند: منطق رفرمیسم و فرموله کردن خواستهای جزئی برای زنان بجای حمایت از نقش قاطع و کیفی آنها در نبرد برای رهایی نوع بشر.

تعریف من در آوردی استیسی از طبقه و قرار دادن خانواده بر فراز و خارج از زمینه انقلاب پرولتری، و این نتیجه گیری که پدرسالاری و سوسیالیسم با هم سازگاری دارند، دیکتاتوری پرولتاریا و وظیفه رهایی بخش آن در مقیاس جهانی لوث کرده و تنزل میدهد. این دیدگاه، سوسیالیسم را چیزی متفاوت از مبارزه همه جانبه انقلابی برای از جا کندن تمامی ریشه های جامعه طبقاتی استثمار و تقسیم بندی های اجتماعی و نابرابری ها، از جمله نابرابری میان زنان و مردان، برای پیشروی بطرف کمونیسم وانمود میسازد.

بخشی از این اغماض (استیسی) یا تحقیر و تحریف (از سوی مولفان دانمارکی) اینست که انقلاب فرهنگی دقیقاً به صورت فوق عمل کرد. فراخوان عمدهٔ انقلاب فرهنگی عبارت بود از: «شورش علیه مرتجعین برحق است» در این فراخوان، ارتجاع در همه زمینه ها نشانه گرفته بود و اینطور نبود که استبداد پدرسالاری، یا نابرابری زنان با مردان (از جمله اینکه زنان نسبت به مردان در روستاها تنها ۶۰ تا ۷۰ درصد درآمد داشتند) را شامل نشود. حتی يك حلقه از زنجیر استثمار و نابرابری را نمی شود دست نخورده باقی گذاشت - خواه این استثمار و نابرابری يك ملت بر ملت دیگر باشد، خواه مردان بر زنان، و خواه روشنفکران بر کارگران یدی، در این چارچوب بود که انقلابیون چین گفته مارکس در مورد «استمرار انقلاب» بشکل «چهار کلیت» را وسیعاً تبلیغ کردند. در چارچوب «چهار کلیت»، انقلاب سوسیالیستی نه صرفاً برخی، بلکه تمامی بقایای استثمارگرانه جامعه طبقاتی را می باید ریشه کن کند. زیرا همان نحوه تفکری که از مبارزه علیه هر نوع تمایز یا نابرابری خاص سرباز می زند و ایده برتری مردان نسبت به زنان یا مناسبتر بودن مردان برای انجام وظایف مهم را بمصاف نمی طلبد، یا برخورد به سلطه مردان بر زنان را «به زمانی دیگر» موکول میکند، یا بسیج زنان در راه مبارزه علیه ستمی که بر آنها وارد میشود را به تاخیر می اندازد، یا فکر میکند که این امر صرفاً مربوط به زنان است، یا بهر شکلی این گونه امتناعها را «توجیه» میکند، منطقی که پشت تمامی تمایزات دیگر در جامعه قرار دارد را تقویت میکند و بدینسان بطور عینی به بورژوازی خدمت میکند (چنین طرز تفکری، تحت سوسیالیسم به تلاشهای بورژوازی در احیای سرمایه داری یاری میرساند). آیا ممکن است کسی نماینده پرولتاریا - طبقه ای که تنها در صورت رهایی تمام نوع

بشر خود را رها میسازد - باشد و حتی برای يك لحظه ستم بر نیمی از جامعه و یا حتی بخشی از جامعه را نادیده بگیرد و تحمل کند؟

خیر چنین نیست، بدون شرکت فعال توده های زنان، انقلاب نیز ممکن نیست، بدون انجام نبرد علیه زنجیرهایی که انرژی انقلابی زنان در بند نگاه میدارد، حتی مردان پرولتر هم آنطور دگرگون نخواهند شد که شایسته و درخور نیازهای پیشروی همه جانبه انقلاب در هر مرحله - خواه دمکراتیک نوین خواه سوسیالیستی و پرولتاریائی - باشد. بدین دلایل ماژو تاکید نمود که پیشروی انقلاب چین می توان با محک جایگاه زنان در انقلاب سنجید. در يك گزارش از ماژو چنین نقل شده که: «انقلاب فرهنگی آتی توسط زنان و برای زنان برپا خواهد شد» و «تا زمانیکه حتی فقط يك زن در جهان موجود باشد که رها نشده باشد، هیچکس بواقع آزاد نخواهد بود» «آن روزی که زنان سراسر کشور بپا خیزند، آرزوی روز پیروزی انقلاب چین خواهد بود.» (دو نقل قول اول از کتاب «زنان نیمی از آسمان را تشکیل می دهند» نوشته میشل لوا، و نقل قول آخر از کتاب «سوسیالیسم و فمینیسم» نوشته الیزابت کروال است، که بررسی عمیقتر و جانبدارانه تری از رهایی زنان چین ارائه داده اند.) عمیقترین و همه جانبه ترین مبارزه جوئی علیه تمامی قید و بندهای سنتی، و رهایی خشم زنان بمشابه نیروی عظیم برای انقلاب در آن دوران، حقایقی ژرفند.

مطمئناً آن نوع نابرابری های مداوم جنسی که استیسی - ولف و نویسندگان دانمارکی همگی مفصلاً ذکر کرده اند موضوعات بی اهمیتی نبوده اند. در حقیقت این حلقه ها که زنان را در بردگی نگاه میدارند، حلقه های زنجیر هستند که همه ستمدیدگان را در بند نگاه میدارد. اما سوسیالیسم دقیقاً يك گذار است، يك اتوپی ایستا که از طریق وضع قوانین جدید و یا حتی سازماندهی مجدد نهادهای معینی مثل خانواده حاصل شود نیست. سوسیالیسم «بیان تداوم انقلاب» است. اگر نقد نویسندگان که مذکور این بود که در چین انقلابی هنوز هم نابرابری موجود بود، هنوز هم آثار پدرسالاری باقی مانده بود، هنوز هم تولید کالائی و عناصری از مالکیت خصوصی وجود داشت و هنوز هم بسیاری موانع در مقابل رهایی کامل زنان وجود داشت که رهروان قدرتمند سرمایه داری در رده های عالی ح ک چ را شامل می شد. بنابراین انقلاب چین راه درازی در پیش داشت، آنگاه هیچ جای تکذیب نبود. همانگونه که خود ماژو متذکر شد «در کشور ما سیستم کالائی اعمال میشود، سیستم دستمزد نیز نابرابر است، مانند جدول هشت درجه ای دستمزد و غیره. در دیکتاتوری پرولتاریا صرفاً چنین چیزهایی را میتوان محدود کرد. بنابراین اگر افرادی نظیر لین پیائو قدرت برسند، برایشان خیلی آسان خواهد بود که بسرعت نظام سرمایه داری را برپا نمایند.» (نقل از «مارکس، انگلس، لنین درباره دیکتاتوری پرولتاریا») (۱۹۷۲) ماژو کاملاً آگاه بود که انقلاب سوسیالیستی يك نبرد طولانی است.

اما يك تفاوت بنیادین وجود داشت: پرولتاریا به رهبری حزب کمونیست بقدرت رسیده و مالکیت اجتماعی گشته بود. بر این مینا و در ادامه انقلاب، توده ها برای تحدید نابرابری ها و درهم شکستن تقسیمات اجتماعی رهبری شدند. بنوبه خود، توده زنان از جمله صدها میلیون زن روستائی نیز در مسیر مبارزه با هر حلقه از زنجیر ستم، پیشروی کردند. آنها تقسیمات اجتماعی قرون گذشته را بطرز بیسابقه ای درهم شکستند.

در ستایش شکوفه ارغوان  
 بر وزن «پو سوان»  
 دسامبر ۱۹۶۱  
 سروده مائوتسه دون

---

باد و باران  
 آغاز بهار را خوشامد می گویند  
 و برف  
 - چرخ زنان -  
 با بهار وداع می کند

فراز صخره ها  
 ارغوان  
 از دل برف می شکوفد  
 با آرزوی دیرین بهار در دل.

اما بهار را تنها برای خود نمی خواهد  
 شادیش از آن روست  
 که مژده رسان بهاران است

خنده آنگاه بر لبانش می نشیند  
 که گل‌های رنگارنگ کوهی  
 بشکفند  
 و او را در میان گیرند

## انقلاب فرهنگی

چه جای دیگری سراغ دارید که زنان مثل زنان چین در دوران انقلاب فرهنگی از کنج خانه ها و حیظه مشاغل خود به عرصه مبارزه بخاطر تعیین بر سر راستای کل جامعه هجوم آورده باشند؟ میلیونها زن چینی تحت درفش نبرد «زنان نیمی از آسمان را به دوش میکشند» (که هیچ حرفی از آن در کتاب استیسی یا ولف به میان نیامده)، در گاردهای سرخ، در «رسته های زنان آهنین» کارگر و دهقان جهت آموزش فلسفی، اقتصاد سیاسی و مجادله و مبارزه بر سر همه چیز، از سازمان خانواده گرفته تا مباحث علم، فلسفه و هنر - و گذشته از اینها مغلوب ساختن رهروان سرمایه داری که در رده های بالای حزب لانه کرده و در تلاش برای بازداشتن انقلاب از پیشروی و بازپس گرفتن قدرت از توده بودند - شرکت جستند. سنت در همه جا بمقابله طلبیده شد، و درست برخلاف این گفته کنفسیوس که «پر مرغ تا عرش اعلاء پرواز نمی کند» توده های زنان چینی با هجوم بردن به کلیه عرصه های جامعه - علیرغم اینکه تحت سلطه جنس مذکر بود - آسمان را به تسخیر خود درآوردند. سدهای مولد برقی بود که منحصراً توسط زنان اداره میشدند. زنان بیسواد را در دورافتاده ترین روستاها می توان دید که در تلاش برای ایجاد کارگاههای تولید ترانزیستور، موتور و غیره بودند و عمدتاً به نیروی خود اتکاء می کردند. فراگیری طرحهای الکترونیکی و نقل قولهای مائو - «کتاب کوچک سرخ» - به عده ای اندک محدود نشد. میلیونها زن جوان گارد سرخ زندگی راحت در شهرها را رها کرده و برای انتقال انقلاب به خواهران و برادران دهقان خود به روستاها رفتند نخستین وظیفه آنها کمک به دهقانان در مطالعه قوانین مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی بود. مائو در مورد این پدیده های نوین گفت: مثل اینست که چین بخشی از دنیای دیگر و سیارات دیگر است. صحبت از همان کشوری است که تنها وظیفه زنان آن قبلا تولید مثل بود. اینک مسئولیت انجام «پدیده های شگفت آور» و «وظایف باورنکردنی» را بعهده گرفته بودند. آیا برتری جنس مذکر تندبسی که پابرجا بود و توسط خط «پدرسالارانه» ح. ک. چ. حمایت میشد؟ بسختی میتوان چنین گفت - بطور مثال بنگرید به آثار هنری انقلابی که طی انقلاب فرهنگی تهیه شدند: رسته سرخ زنان، دختر سپید موی، اپرای چینی «در بار انداز»، و غیره. در این آثار زنان بمشابه رهبران انقلابی، منجمله در مبارزه مسلحانه، ترسیم شده اند. ترسیم این زنان انقلابی اتفاقی نبود، بلکه بیانگر مبارزه علیه انقیاد زن در کلیه عرصه های جامعه از جمله هنر بود. این بازگو کننده اهمیتی بود که انقلابیون به انقلابی کردن آثار بر سر این مسئله قائل بودند. نانسی میلتون، یکی از کسانی که خود شاهد عینی آن دوران بود، نوشت: «برای يك شوونیست جنس مذکر در چین مشکل است که به تفاوت برود و یا بتمشای برنامه تلویزیون بنشیند، بدون اینکه آماج حمله داستانهائی قرار نگیرد که قهرمانیهای زنان را بیان می کند.» برای رفع ابهام باید بگوییم که زنان در چین، شبیه به «کارگران تولیدی نمونه» نوع رویزیونیستی شورویها نبودند، بلکه کسانی بودند که در نبرد بر سر سرنوشت چین و انقلاب جهانی شرکت می جستند.

آری، همانطور که مائو گفت: علیرغم تلاشهای قهرمانانه توده های چینی منجمله زنان، هنوز بسیاری زمینه ها متحول نشده و بسیاری نابرابری ها کماکان باقی مانده بود. اما کسب قدرت سیاسی توسط توده ها تحت رهبری پرولتاریا و پیشاهنگ مارکسیست -

لنینیست، يك تحول کیفی بود که چین را در مسیری کاملاً نوین و متفاوت قرار داد. این نکته ای است که نهایتاً توسط روش جامعه شناسانه این سه نویسنده، انکار می شود. آنها بر شواهد کوتاه بینانه ای در مورد اینکه نابرابری و تفاوت هنوز در چین موجود بوده و محو نشده بود، اشاره میکنند تا بلکه این واقعیت انکار ناپذیر را مخدوش سازند که نابرابریها و تمایزات مداوماً در جهت محو شدن زیر و رو میشوند و این خود انعکاس پیشروی پرولتاریا در مبارزه طبقاتی پیگیر تحت سوسیالیسم بود.

بطور مثال این جهان بینی خود را در برخورد به برخی پیشرویهای معین در روند انقلاب فرهنگی بروز میدهد. یکی از تدابیر آن زمان عبارت بود از تشکیل رسته های «زنان آهنین» یعنی نیروهای ضربتی که کلاً از زنان تشکیل شده و پیشبرد وظایف جمعی و تلاش حداکثر جهت ساختمان سوسیالیسم و نمایش عملی قدرت زنان (منجمله به قصد درهم شکستن رفتار سلطه گرانه جنس مذکر و ارتقاء همگان به قله های نوین) را بعهدہ گرفته بودند. زنان روستائی برای شرکت در پروژه های عظیم کثوبراتیوی مثل «پروژه کانال بیرق سرخ» بسیج شده بودند و ۹۰ هزار از ۲۵۰ هزار کارگر این پروژه را تشکیل میدادند. یکی دیگر از این تدابیر، تغییر سیستم تعیین دستمزد دهقانان در ازای کار در مزارع کلکتیوی بود. دهقانان بر حسب ساعات کار و بازده کار، پوئن کاری میگرفتند. طی دهه ۱۹۶۰ زنان معمولاً به اندازه ۶۰ تا ۷۰ درصد مردان پوئن کاری بدست می آوردند. طی انقلاب فرهنگی يك عامل دیگر نیز به این سیستم اضافه شد و آن چگونگی تفکر و برخورد به کل مسائل کمون بود. جلساتی برگزار میشد که طی آن، دهقانان ارزیابی های خود را ارائه می دادند؛ يك جوان روستایی قوی بنیه بلند شد و میگفت که اگرچه او از فلان رفیق زن بازده بیشتری داشته اما بخاطر اینکه این رفیق زن طی وقت استراحتش برای گروه آب آورده یا به عضو کم تجربه تر گروه تکنیک های جدید را آموزش داده و غیره، باید پوئن بیشتری به او تعلق بگیرد. این امر بطور واضح و مشخص، اهمیت صرف قدرت فیزیکی در تعیین پوئن کاری را کاست و بدین ترتیب نابرابری ها، منجمله نابرابری زنان را کاهش داد.

نویسندگان دانمارکی بدین پدیده ها نگاهی سرسری می اندازند و مدعی اند که این عملکردها مسلط نبوده اند. آنها چنین نتیجه میگیرند که «این گرایشات، تغییری در این حقیقت بوجود نمی آورند که اکثر زنان هنوز به خانواده ها و وظایف خانوادگیشان وابسته اند.» این نویسندگان بیشتر شبیه اسبهایی هستند که چشم بند بر چشمشان بسته شده و صرفاً آنچه که جلوی بینی شان است را می بینند و از دیدن پدیده های نو و درحال ظهور که در حال جنک علیه جهان کهن و نبرد برای زایش است، عاجزند. چشم بند آنها چیزی نیست بجز تنگ نظری ماتریالیسم عامیانه که هیچ وجه مشترکی با ماتریالیسم دیالکتیکی و مارکسیسم - لنینیسم ندارد.

با توجه به دیدگاه و متدولوژی عمومی ولف و استیسی، جای تعجب نیست که بنظر آنها کودتای ارتجاعی ۱۹۷۶ در چین که دن سیائوپین و دارودسته اش را بقدرت رساند، هیچ عواقبی برای زنان نداشته است. (نویسنده دانمارکی در اینمورد نظری ارائه نداده است.) هر دوی آنها این کودتا را صرفاً يك «چرخش به راست» دیگر در سابقه ای میدانند که قبلاً بطور کامل وجه المصالحه قرار گرفته است. نگاهی به يك جلوه از جهان بینی حکام نوین چین می افکنیم که در کتاب ولف ذکر شده است. خبرنگار نام جوانان چین چنین نوشته است که

«اگر از بین بردن نوزادان مونث ادامه یابد، طی بیست سال آتی باعث بوجود آمدن مشکل اجتماعی خواهد شد - دیگر زن کافی برای همسری مردان وجود نخواهد داشت.» افزایش قتل نوزادان مونث از نظر خوکهای رویزیونیست مسئله ای نیست، بلکه اهمیت مسئله در این است که طی بیست سال آتی، ممکن است مردان به تعداد کافی همسر نیابند! این دیدگاه نفرت انگیز مبین حاکمیت بورژوازی نوحاسته ای است که بر پرچم نبردش شعار «ثروتمند شدن شکوهمند است»، نوشته شده است. این حاکمیت در همه جا نابرابری های بین شهر و روستا، بین کاریدی و فکری و بین کارگران و دهقانان را دامن میزند و سلطه مرد بر زن را تحکیم می بخشد. چین کنونی به بورژوازی تعلق دارد. این امر، صرفاً يك «چرخش به راست» نیست. اگرچه ممکن است همه اشکال پدرسالارانه «ستم بر زن دوران چین کهن کنفوسیوس را احیاء نکرده باشند»، اما بازگشت کامل به گذشته آغاز شده است. آنها مطمئناً احیاء همه اجزاء وحشتناک ستمگری، منجمله ستم بر زنان، را ادامه خواهند داد.

طبعاً هیچکدام از این نویسندگان سخنی دربارهٔ چیان چین و نبرد قهرمانانه اش در پیشبرد و رهبری انقلاب بمیان نمی آورند، و در مورد حملات گوناگون و نفرت انگیز رویزیونیستها به وی، منجمله این اتهام که وی در پی ساختن «امپراطوری کوچک» خود بود، چیزی نمی نویسند. چیان چین شخصاً رهبری بسیاری از تحولات انقلابی را در عرصه بسیار مهم هنر و ادبیات طی انقلاب فرهنگی بعهدہ داشت. مهمتر اینکه، او رهبر سیاسی پرولتاریا در کل نبرد بود. امروزه او به همراه چان چون چیاو دو زندانی سیاسی اصلی چین هستند. که همچنان بر موضع انقلابی خویش پافشاری میکنند. دو راه در چین نمایان شد - اما نویسندگان فوق الذکر از هرگونه تحلیل طبقاتی واقعی دور افتاده اند، قادر به تشخیص این دو راه نیستند.

## اعلام تداوم انقیاد

چهل نویسنده‌گان در مورد مبارزه طلبی و فعالیت سیاسی - ایدئولوژیک زنان چینی طی انقلاب فرهنگی (و در واقع سرپوش نهادنشان بر این واقعیت، بخشا با هدف استفاده از ناآگاهی خوانندگانی است که شاید بخاطر جوانی با آن حوادث آشنائی ندارند). این در حالی است که اکثریت بزرگی از «بررسی‌های واقع بینانه فمینیستی از رهایی زنان در جمهوری خلق چین» (که نویسندگان امیدوار به نفی آن هستند)، بر این واقعیت صحنه می‌گذارند. در اینجا چیز دیگری نیز بیش از پیش از نظر پنهان مانده و آن هیچ نیست مگر تلاش جهت تنزل دادن مسئله به سطح اقتصاد و خانواده و معطوف داشتن توجه زنان به آن، و منحرف ساختن آنان از مسائلی که پیش از آن هرگز «امر زنان» نبودند؛ یعنی همان مسائل گسترده جامعه و جهان، و بیشک مسئله انقلاب و حاکمیت دولتی. استیسی تلاش دارد این بحث را از نظر تئوریک با این استدلال تقویت کند که اشتباه بزرگ ح. ک. چ. این بوده که مسئله زن - و بویژه خانواده - را بیش از حد در عرصه روبنا و بویژه بمشابه یک موضوع ایدئولوژیک مورد بررسی قرار داده و در عرصه زیربنای اقتصادی بهای کافی بدان می‌ذول نداشته است. (از همین جا می‌توان دریافت که وی این را دستاویزی برای نادیده گرفتن روبنا و حاکمیت سیاسی و بویژه انقلاب فرهنگی قرار میدهد). بعلاوه استیسی می‌گوید که ح. ک. چ. از خطی متافیزیکی در مورد خانواده برخوردار بود و به آن بمشابه عرصه ای مقدس و نهادی که همیشه پایدار خواهد ماند، برخورد میکرد. او نقل قولی می‌آورد که مدعی است بیانگر «شیوه برخورد تاریخی مسلط ح. ک. چ. به خانواده» است. طبق این نقل قول، خانواده «هرگز از بین نخواهد رفت» چرا که موجودیتش «نه تنها توسط تفاوت‌های فیزیولوژیکی جنسیتها بلکه توسط بقاء نسل رقم می‌خورد.» و این امر در کمونیسم نیز پایرجاست. استیسی بدنبال این نقل قول، یکسری آمار و ارقام در مورد تحکیم و قدرت خانواده در دهه ۱۹۵۰ و درباره نقش سنتی زن در خانواده ارائه میدهد. بنابراین طبق نتیجه گیری وی ح. ک. چ. «هرگز خواهان یک انقلاب فمینیستی نبوده است» و غیره؛ تا چه رسد به اینکه در خانواده تغییرات انقلابی بدهد و بعنوان مولفه ای از رهایی زنان، خانواده را از میان بردارد. از نظر استیسی ح. ک. چ. حتی خانواده را تحکیم بخشیده و نتیجتاً امکان رهایی زنان را تضعیف نموده است.

## خانواده - زیربنا و روبنا

نخستین اتهامی که استیسی اقامه میکند، این است که به اعتقاد ح. ک. چ. تحول در خانواده یک تغییر «روبنائی» بود و به همین خاطر حزب «از درک اینکه تغییر در خانواده هم زیربنا و هم روبنا را تغییر می‌دهد قاصر ماند.» این یکی از جالبترین مسائل تئوریک است که نویسندگان بدان می‌پردازد. او «روبنا» را در گیومه می‌گذارد. علیرغم اینکه کتاب استیسی پر از منابع رجوع است و با توجه به اینکه، این اتهام یک حلقه کلیدی در نقد وی از ح. ک. چ. است و بارها تکرارش کرده است، اما هیچگونه منبعی برای اثبات این اتهام ارائه نمی‌دهد. برای استیسی بسیار متأسفیم. این خط به ح. ک. چ. تعلق ندارد. این مطمئناً نه خط مقرر فرماندهی تحت رهبری مائو بوده و نه حتی خط عمومی مارکسیسم - لنینیسم را

بیان می‌کند. مقاله مندرج در «خونچی» (نشریه تئوریک کمیته مرکزی ح. ک. چ) در سال ۱۹۶۰ چنین نوشت: «خانواده با ظهور مالکیت خصوصی تولد یافت؛ از همان ابتدا رابطه خونی اساس طبیعی و مالکیت خصوصی زیربنای اقتصادی آنرا تشکیل داد؛ بدینسان خانواده یک واحد اقتصادی جامعه بود.» (این مقاله در «جنبش زنان در چین» که کلکسیون ارزشمندی از اسناد دست اول در مورد رهایی زنان در چین است، توسط الیزابت کروول تجدید چاپ شده است.) این مقاله در ادامه از مارکس نقل قول می‌آورد: «خانواده مدرن نه تنها نطفه بردگی بلکه سرواژه را نیز با خود حمل میکند، چرا که از همان آغاز با خدمات کشاورزی در ارتباط قرار داشته است، خانواده کلیه تخصصاتی را که بعداً در ابعادی گسترده درون جامعه و دولتش تکوین یافتند را بصورت مینیاتور در خود حمل می‌نماید.» (نقل شده توسط انگلس در منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت) این نمونه برخورد را برخلاف اتهام استیسی بسختی میتوان نشانه روبنائی دیدن پدیده خانواده دانست.

طنز قضیه همینجاست. در حالیکه استیسی معتقد است که مهمترین اشکال ح. ک. چ این بود که به خانواده بمشابه یک پدیده ایدئولوژیک برخورد میکرد، و لف اعتقاد دارد که ح. ک. چ از نظر ایدئولوژیک توجه کافی به خانواده مبذول نداشت: «دریغ، که برنامه ریزان اجتماعی چین این حقیقت را نادیده گرفته اند که تفکر پدرسالارانه، یعنی همان ایدئولوژی نظام خانواده مردسالار، همه عرصه های جامعه چین را درنوردیده است و کماکان شرکت کامل زنان در زندگی سیاسی و نیز اقتصادی را مانع میگردد. اگرچه طی کارزار «قانون ازدواج» در سال ۱۹۵۳ و مجدداً در سال ۷۵ - ۱۹۷۴ طی کارزار «انتقاد از کنفوسیوس» باز آموزی ایدئولوژیک اندکی صورت گرفت، اما بازسازی خانواده چینی به اضمحلال طبیعی آن در نتیجه سایر تحولات اجتماعی منوط گردید. یکی از مهمترین مشغله های ذهنی ح. ک. چ عبارت بود از نابود ساختن قدرت دودمانها و طبقه ملاکین که این قدرت را در اختیار داشتند. پایه ایدئولوژیک تفوق جنس مذکر که قدرت بر آن مترتب بود شدیداً مورد اغماض واقع شد و یا حداقل دیگر بعنوان تهدیدی برای دولت محسوب نشد.»

اینهم برگ سبزی بود تحفه نویسنده ای که نبردهای سیاسی - ایدئولوژیک انقلاب فرهنگی بر سر قدرت سیاسی را از سر همدردی به هیچ می‌انگارد؛ و در مورد نقش زنان جنگاور انقلابی در عرصه فرهنگ چیزی برای گفتن ندارد. خط ح. ک. چ بطور فشرده در سرمقاله رنمین ریپابلی (روزنامه مردم) مورخ ژوئن ۱۹۵۸ منعکس شده است. این سرمقاله به ارائه جمعبندی از تجربه «جهش بزرگ به پیش» میپردازد که طی آن میلیونها زن چینی جهت شرکت در فعالیت تولیدی و سیاسی بسیج شدند: «حقایق بسیاری از دل جهش بزرگ به پیش خود را نمایان ساختند که ثابت کردند تنها با کسب توانایی در جهت رهایی ایدئولوژیک خویش است که رشد نامحدود نیرویشان امکانپذیر خواهد بود.» بعلاوه در آنجا تأکید شده بود که خود زنان باید در مبارزه در عرصه ایدئولوژیک نقش مهمی ایفاء کنند بنحوی که «مردان دیگر در موقعیتی قرار نگیرند که دانش خود را به ضرر زنان به انحصار در آورده و بکار گیرند.»

این امر به ایجاد دستجات زنان تئورسین انجامید. در اینجا نیز همگی تیمها از زنان تشکیل میشد. آنها میگفتند «برای اینکه ضربه آهنین وارد کنی نخست باید ورزیده شوی.»

فی الواقع آنکس که به مبارزه ایدئولوژیک کم بها میدهد، ولف است نه ح. ک. چ.

مثلا او مینویسد: «هنگامیکه زنان جوان سئوالات مرا با ساده لوحی با شعارهای سیاسی پاسخ میدادند و با تحقیر از عقاید فئودالی والدینشان سخن میگفتند مجبور میشدم با عصبانیت با درک پوچشان مبارزه کنم ...» چه چیز بدی در استهزای ایدئولوژی فئودالی وجود دارد؟ شاید مسئله واقعی ولف عدم وجود مبارزه ایدئولوژیک مکفی نبوده، بلکه این باشد که مبارزه علیه چه نوع ایدئولوژی در جریان بوده است. ایدئولوژی ولف در مورد فئودالیسم آنچنان «پراساس» و «پرتفهم» است که چنین جمله ای را به زبان می آورد: «میشود چیزهای خوبی درباره ازدواج از قبل طرحریزی شده گفت!»

خلاصه اینکه ولف و استیسی در مورد بحث اساسیشان با هم توافق دارند؛ با این تفاوت که یکی فکر میکند اشتباه ح. ک. چ این بود که در برخورد به خانواده بمشابه یک مقوله ایدئولوژیک راه افراط رفت و دیگری معتقد است که در این مورد ح. ک. چ دچار تفریط شد. مشخص است که هیچیک از این دو نویسنده یک درک درست از پروسه سیاسی انقلاب و دیالکتیک بین تحول زیربنا و روبنا و موقعیت خاص خانواده در این پروسه ندارند.

نقش پایه ای و ساختار خانواده در چین، وابسته به اراده ح. ک. چ. یا حتی هیچ گروه و طبقه دیگری نبود؛ بلکه مبتنی بر این واقعیت بود که نقش و ساختار خانواده منطبق بر سطح کلی رشد جامعه سوسیالیستی در چین است. بخاطر اشتغال جمعیت کثیری از مردم در کشاورزی که عموماً غیر مکانیزه بوده و تحت مالکیت کلکتیو و سطح نازل تشکل کثوپراتیوی دهقانان در تولید قرار داشت، خانواده کماکان به پیشبرد برخی عملکردهای اجتماعی خدمت میکرد. این امر در سوسیالیسم تا مدتها تداوم خواهد داشت. بعلاوه ایجاد تحول بیشتر در نقش و ساختار خانواده، مرتبط با تحول مناسبات تولیدی بطور اعم بود.

اما معنای این واقعیت برخلاف ادعای استیسی این نبود که خانواده نهادی مقدس و غیر قابل تغییر بوده و ح. ک. چ. در پی تحکیم آن بود. فی الواقع نقل قولی که او بعنوان «نمونه تیپیک برخورد ح. ک. چ. نسبت به زندگی خانوادگی» ارائه میکند، بهیچوجه یک نمونه تیپیک نیست. این نقل قول در حقیقت از یک روزنامه محلی اخذ شده که در سال ۱۹۵۹ منتشر میشد. آری، واقعیت این است که احتمالاً باز هم میتوان نقل قولهای مشابهی یافت. اما استیسی که بسیار خواهان اثبات فقدان درک تئوریک صحیح مارکسیست - لنینیستها در مورد خانواده است، هرگز از نظرات هیچکدام از رهبران کبیر مارکسیست - لنینیستها دربارهٔ این موضوع حرفی به میان نمی آورد. بطور مثال در مقالات مهم ح. ک. چ این نقل قول از انگلس ذکر شده که: «شرکت کلیه زنان در کار اجتماعی پیش شرط رهایی آنان است. برای نیل به این هدف ضروری است که خانواده بعنوان یک واحد اقتصادی جامعه اضمحلال یابد.» جمعبندی ماثو حتی از اینهم گویاتر است: «در سوسیالیسم مالکیت خصوصی هنوز موجود است، واحدهای کوچک هنوز وجود دارند و خانواده هنوز موجود است. خانواده که در آخرین مراحل کمونیسم اولیه ایجاد شد، در آینده از بین خواهد رفت. خانواده آغازی داشته و پایانی هم خواهد داشت... از نظر تاریخی، خانواده یک واحد تولیدی، یک واحد مصرفی واحدی برای بازتولید نیروی کار نسل بعدی، و واحدی برای تربیت فرزندان بود. امروزه کارگران خانواده را بعنوان یک واحد تولیدی در نظر نمی گیرند؛ دهقانان در کثوپراتیوها وسیعاً تغییر یافته اند و خانواده های دهقانی معمولا واحدهای تولیدی نیستند. آنها صرفاً در حد معینی از تولید جانبی درگیر هستند. خانواده های

کارکنان دولتی و نیروهای نظامی، حتی کمتر از این تولید میکنند. آنها صرفاً به واحدهای مصرفی و واحدهایی برای آموزش و پرورش ذخایر کار تبدیل شده اند؛ این در حالی است که اصلی ترین واحد آموزشی مدرسه است. بطور خلاصه، خانواده ممکن است در آینده به چیزی نامساعد برای توسعه تولید تبدیل شود. تحت سیستم کنونی توزیع، «به هر کس بر حسب کارش»، خانواده هنوز مفید است، هنگامیکه به مرحله مناسبات توزیعی کمونیستی «به هر کس بر حسب نیازش» میرسیم، بسیاری از این مفاهیم تغییر خواهد یافت. ممکن است پس از چندین هزار سال یا حداقل چند صد سال، خانواده مضمحل گردد. بسیاری از رفقای ما فکر کردن در این مورد بخود نمی دهند. آنها بسیار کوتاه بین هستند. اما مسائلی مثل اضمحلال طبقات و احزاب تاکنون در متون کلاسیک مورد مباحثه قرار گرفته اند. این نشان میدهد که شیوه برخورد مارکس و لنین عالی و شیوه برخورد ما سطحی بود.» (سخنرانی در چنگتو: علیه اعتقاد کورکورانه به آموزش، مارس ۱۹۵۸، از کتاب صدر مائو با خلق سخن میگوید) چرا این موضعگیریها را بعنوان مختصات خط ح. ک. چ در نظر نمی گیرید و به روزنامه محلی استناد میجوید - هرچه باشد مائو صدر حزب بود!

بعلاوه، آیا این ارزیابی مائو از تحولاتی که انقلاب چین در ارتباط با خانواده بدست داد، درست نیست؟ در شهرها مالکیت خصوصی و توارث از بین رفت، کودکان اکثر وقت خود را در کودکانها و مدارس می گذرانند که در چین کهن سابقه نداشت. البته مدارس برای فرزندان کارگران و دهقانان - تعداد فرزندان که دوشنبه صبح به مدرسه میرفتند و شنبه بعد از ظهر برای دیدن والدینشان به خانه باز میگشتند - اندک نبود. طلاق مسئله ای بسیار آسان بود. این تحولات بهمراه تحولاتی از این قبیل بقول مائو بمعنای این بود که خانواده دستخوش تحول شده بود و نقش آن بمشابه واحد پرورش نیروی کار و تربیت فرزندان تحدید یافته بود.

حتی در عقب افتاده ترین روستاها نیز تحولات عظیمی بر پایه کلکتیویزاسیون کشاورزی روی دادند. این امر عمدتاً توارث و زراعت کوچک خصوصی را از بین برد که یکی از ستونهای نظام خانواده پدرسالاری بود. اکنون تولید توسط تیمها انجام میشد که اگرچه در بعضی موارد تحت نفوذ پیوندهای خانوادگی قرار داشت، اما به وراثت آن و به واحدهای بزرگتر که بریگادهای تولیدی خوانده میشد، گذر نمود و نقش تعیین کننده تری در روند تولیدی بعهد گرفته، زنان بنحو گسترده ای در تولید بسیج شدند که عمدتاً در کار کشاورزی بود، اما اغلب کارگاهها و کارخانه های کوچک که جهت کمک به خودکفائی کلکتیوها طرح ریزی شده بود را نیز در بر میگرفت. زنان در فعالیت سیاسی و در میلیشیا نیز شرکت جستند که طی آن دختران جوان به آموختن مهارت های نظامی، بعنوان بخشی از ایجاد نیروی چریکی گسترده جهت دفاع از چین انقلابی می پرداختند. همه اینها بمعنای این بود که خانواده دیگر از آن قدرت و مختصات چین فئودالی برخوردار نبود.

در عین حال، شرایط عینی و ذهنی عقب افتاده در روستا امکان دست زدن به تغییراتی به وسعت تغییرات در شهرها را ناممکن میساخت. بطور مثال والدین هنوز نوزادان مذکر را ترجیح میدادند و پیشرفت و آموزش آنان را دوست میداشتند، شیرخوارگاه ها هنوز گسترش نیافته بود، زنان گرایش به ماندن در خانه نشان میدادند. اینها نه تنها نشانگر قدرت ایدئولوژی فئودالی بود بلکه همانگونه که مقرر فرماندهی انقلابی در ح. ک. چ (که بورژوازی آنها را «باند چهار نفره» میخواند) خاطر نشان ساخت، مالکیت

کلکتیوی در روستاها نماینده شکلی پائینتر از شکل مالکیت دولتی بود (که در ارتباط با سطح نیروهای مولده قرار میگرفت.) بدین ترتیب این مالکیت بعنوان مانع در برابر تلاشهای انقلابیون جهت تحدید تفاوتها عمل میکرد. در بسیاری از روستاها از آب آشامیدنی، فاضلاب، برق و تلفن و غیره خبری نبود و ساختارهای سنتی سازماندهی تولید، مثل خانواده، قدرتمند بودند. در برخی روستاها حتی والدین کودکان - اکثراً دختران - خود را در سن دهسالگی از مدرسه بیرون می آوردند که به نگهداری اطفال کوچکتر بپردازند. اما در اینجا نیز ح. ک. چ. بمقابله با نیروی سنت برخاست. منجمله به تشویق تعداد فرزندان کمتر، ازدواج در سنین بالاتر، و حتی ساختن مدارس «نیمه وقت» پرداخت که دانش آموزان برادران و خواهران کوچکتر خود را نیز به همراه خویش به کلاس درس می آوردند.

علاوه بر این، مائو و انقلابیون چنین تشخیص دادند که جان سختی نیروی سنت این امر را بیش از پیش عاجل ساخته که مبارزه ایدئولوژیک برای رهایی زنان را بر پا سازند. برخلاف عقیده ولف مبنی بر اینکه مبارزه ایدئولوژیک بر سر مسئله خانواده مکنفی نبود، نحوه برخورد به این مسئله بگونه ای انجام شد که در تاریخ بی نظیر بود. با توجه به تداوم خانواده بمثابه یک واحد اجتماعی، مقر فرماندهی انقلابی در ح. ک. چ تصمیم گرفت که آنرا بعنوان یک واحد سیاسی نیز در نظر بگیرد. این بدان معنا بود که مثلاً گاردهای سرخ جوان مطالعات گروهی را در خانواده ها ترتیب دادند و در این گروههای مطالعاتی از جمله به بررسی ریشه های ستم بر زنان و انقیاد آنان توسط مردان می پرداختند؛ آنها مطالعه این رهنمود مائو. که «هرآنچه رفقای مرد میتوانند انجام دهند، رفقای زن نیز میتوانند انجام دهند» را تبلیغ میکردند. آنها برای انجام این کار، نمونه هایی از مبارزه طبقاتی، مثلاً از نقش رهبری زنان در برخی خیزشهای دهقانی در تاریخ چین، استفاده میکردند.

یک ایتالیائی بنام «ماکیوچی» که در دهه ۱۹۷۰ از چین بازدید کرد (و در آن زمان عضو حزب رویزیونیست ایتالیا بود) گفته یک زن کادر ح. ک. چ را چنین نقل کرد: «باید در خانواده ها انقلاب صورت پذیرد. ما باید از طریق نقد انقلابی به درون آنها نفوذ کنیم؛ با این هدف که «پنج درک کهنه را درهم شکسته و پنج درک نوین را بجای آنها بنشانیم؛ ما باید نظریه به درد نخور بودن زنان را درهم شکنیم و پیروزی این تز که زنان باید شجاعانه نیمی از آسمان را فتح کنند را تضمین کنیم. ما باید این ایده های فئودالی که زن باید مطیع بوده و یک خانه دار خوب باشد را نابود کنیم و بجای آن ایده انقلابی زنان پرولتر را بنشانیم. ما باید طرز تفکر وابستگی و تبعیت زن از مرد را از ریشه براندازیم و بجای آن اراده آهنین نبرد برای رهایی را تقویت کنیم. ما باید ایده های بورژوازی را بخشکانیم و ایده های پرولتری را بجای آنها بارور کنیم. ما باید ایده آل منافع تنگ نظرانه خانوادگی را از میان برداریم، بنحوی که بتوانیم دروازه خانواده را بروی کل ملت و کل جهان بگشائیم.» (نقل از کتاب «از چین»، ۱۹۷۱) «ماکیوچی» خاطر نشان میسازد که پنج نظریه غالباً در مطبوعات چین درج شده اند.

باید بهرسمیم که در کدام نقطه دیگری از جهان، توده ها با چنین سیاستهایی آشنا و تربیت شده اند؟ یا این هم صرفاً نمونه ای دیگر از «درک توخالی» همان دختران جوانی است که «ساده لوحانه»، «ایدئولوژی فئودالی والدینشان را تمسخر میکردند»، بنحوی که دکتر ولف نازک طبع را دل رنجه کردند؟ این درک پیشرفته سیاسی و تحولات بیشماری که در

زمینه سازمان خانواده و نقش زنان در جامعه انجام گرفت، دقیقاً بدین خاطر امکان پذیر شد که پرولتاریا قدرت سیاسی را در دست داشت. با اتکاء بر چنین قدرتی بود که توده ها توانستند تحول در سازمان اجتماعی را به انجام رسانده و از آن دفاع کنند. چنین کاری تحت حاکمیت بورژوازی خواب و خیالی بیش نیست.

طرق خاصی که این قدرت در برخورد به خانواده بکار گرفت، بر این واقعیت مبتنی بود که از یکسو خانواده در انطباق با سطح تکامل چین آن زمان بود، اما از سوی دیگر خانواده از نظر سیاسی و ایدئولوژیک اغلب نقشی محافظه کارانه ایفاء می نمود. این نقش اجتماعی بنحوی بود که بعنوان بخشی از کار پیشروی بسوی کمونیسم، باید آن را محدود و متحول میکردند. مرد عموماً درون خانواده نقش نماینده نظم کهن، نگهبان اخلاقیات، ارزشها و جهان بینی نظم کهن را بعهده دارد، بگونه ای که بقول یکی از مقالات ح. ک. چ، خانواده از نظر زن و فرزندان همچون «یک زندان کوچک» عمل میکند.

از یکسو، ح. ک. چ. تلاشهای گسترده ای جهت رها سازی زنان از کنج زندان خانه به عمل آورد. مضاف بر این تلاشهای نهادها و کمونها جهت اجتماعی کردن کار خانگی از طریق ایجاد غذاخوری ها، شیرخوار گاه ها و غیره، قابل ذکرند. در این موارد، آنها ابتکار عمل خود توده های محلی را تشویق کردند.

از سوی دیگر ح. ک. چ، آموزش سیاسی - ایدئولوژیک فشرده ای را بخاطر پس زدن نفوذ محافظه کارانه خانواده در جامعه به پیش برد. بخشی از این کار وارد ساختن مردان به کار خانگی بود. نشریه «خونچی» در اوایل کارزار انتقاد از لین پیائو و کنفسیوس در این مورد چنین نوشت: «...بعلت نفوذ ایده طبقات استثمارگر مبنی بر تحقیر زنان و محدودیتهای شرایط مادی، مسئله کار سخت و طاققت فرسای خانگی بطور کامل حل نشده است. برای حل این مسئله بسیار ضروری است که تفکر فئودالی تحقیر زنان مورد انتقاد واقع شود ... و تضاد بین کار انقلابی و کار خانوادگی باید حل گردد. زنان و مردان بایستی کار فرساینده خانگی را تقسیم کنند و اینکار باید تشویق شود. در عین حال ضروری است که به خصایص ویژه زنان توجه شده و در جهت حل مشکلات خاصشان به آنها کمک شود. ازدواج در سنین بالاتر و تکفل برنامه ریزی شده باید تشویق شود. ضروریست که در فراهم آوردن تسهیلات رفاه اجتماعی مثل بهداشت، بیمه زنان و فرزندان و شیرخوار گاهها جدیدت بخرج داده شود. (مندرج در «سوسیالیسم و فمینیسم»، الیزابت کرول)

نویسندگان دانمارکی چنین بحث میکنند که یکی از تبارزات عمده قصور ح. ک. چ در مورد مسئله خانواده آن بود که هرگز در ازای کار مجانی زنان در خانه، به آنها اجرت پرداخت نمی شد. این گفته، نکته مهمتری که لنین در مورد کار خانگی موکداً بیان داشت را نادیده میگیرد: «...زن کماکان یک برده خانگی است، چرا که کار خرد خانگی او را خرد کرده، خفه ساخته، کودن نموده و حقیر میکند. او را به آشپزخانه و پرورش طفل زنجیر میکنند. او زحمتش را در کار غیر مولد وحشیانه، حقیر و اعصاب خرد کن، خرفت کننده و نابود کننده هدر میدهد. رهایی واقعی زن، کمونیسم واقعی، تنها زمانی آغاز خواهد شد که مبارزه ای توده ای (تحت رهبری پرولتاریای در قدرت) علیه این اقتصاد خرد خانگی شروع شود، و یا فی الواقع در یک سطح گسترده به اقتصاد بزرگ سوسیالیستی متحول گردد.» (زن و جامعه) پرداخت حقوق به زنان برای ماندن در خانه را به یک سیاست مرکزی

تبدیل کردن، صرفاً يك خیال واهی در يك کشور عقب افتاده وسیعاً کشاورزی است. اینکار همچنین با وظیفه پرولتاریا در رها سازی زن از این «زندان کوچک» و آزاد کردن او از قید و بندهای سیاسی - ایدئولوژیک جهت ایفای نقش کاملی که میتواند برای رها سازی خود، بهمراه رها ساختن تمامی نوع بشر ایفاء کند، در تضاد قرار خواهد گرفت.

### خط «اتوماتیک»

«ولف» و «استیسی» ح. ک. چ را بخاطر دیدگاهش در حمایت از خط «اتوماتیک» نیز مورد انتقاد قرار میدهند. بر مبنای این خط، ورود زنان به عرصه تولید بطور «اتوماتیک» باعث رهایی آنان میشود. این ایده چشم پوشی از کل مبارزه برای رهایی و برابری را معقول جلوه میدهد. هیچ فرد انقلابی خود را برای مقابله با نقل قولهایی که در این مورد ذکر کرده اند، خسته نخواهد کرد. چرا که نیروهای قدرتمندی درون ح. ک. چ وجود داشتند که اینگونه خطوط رویزیونیستی را ارائه میدادند و از نفوذ زیادی در حزب برخوردار بودند (مثلاً طی دهه ۱۹۵۰). این خط، از نظر تاریخی در جنبش بین المللی کمونیستی نیز نفوذ داشت، اما ولف و استیسی باز هم تلاش میکنند مائو و مقرهای فرماندهی انقلابی درون ح. ک. چ را «حذف» کنند. مائو و یارانش با چنگ و دندان علیه تفکر فوق الذکر مبارزه کرده و توده ها را در «جهش بزرگ به پیش» و بویژه طی انقلاب فرهنگی در جهت مغلوب ساختن دقیقاً همین خط «اولویت دادن به تولید» و مقرهای فرماندهی رویزیونیستی پنهان در پشت سر آن، بسیج کردند.

همانگونه که زنی چینی نوشت: «هنوز بعضی از زنان متأثر از سموم افکار لیوشائوچی (که گفته بود «زنان عقب افتاده اند») میباشند. برخی از زنان هنوز در وضعیتی هستند که برای کشت و کار سر زمین میروند و سپس بخانه می آیند که غذا آماده کنند. آنها طی جلسات ساکت در گوشه ای می نشینند. کمیته های حزبی تیمعاتی از زنان را سازمان داده که طی آنها زنان برای ارتقاء درك خود از دیکتاتوری پرولتاریا، اوضاع گذشته و استثمار وحشیانه در جامعه کهن را مرور میکنند. این امر باعث بروز احساسات قدرتمند طبقاتی در میان توده های وسیع زنان شده است. آنها عمیقاً دریافته اند که آن گذشته ظالمانه از اینجا ناشی میشد که آنها از حاکمیت برخوردار نبودند؛ و همه سرور و شادمانی آنها اکنون از این منتج می گردد که میتوانند حاکمیت خود را اعمال کنند.»

دقیقاً علیه خط «اولویت تولید» لیوشائوچی بود که مائو گفت «البته برای شروع لازم بود که به زنان برابری قانونی اعطاء شود. اما از اینجا به بعد است که کارهای بسیاری باید انجام شوند. افکار، فرهنگ و سنن چین کهن باید از میان بروند و اندیشه ها، سنن و فرهنگ چین پرولتری (که هنوز موجود نیست) باید پدیدار شوند. زن چینی هنوز در میان توده ها جای نگرفته، بلکه خواست این موجودیت را آغاز کرده است. بعلاوه رهایی زنان برابر با تولید ماشین رختشویی نیست.» (مائو، به آندره مالرو)

این همان روحیه ای است که زنان دهقان چینی در «پرورش خوک برای انقلاب جهانی» یا ذخیره سازی گندم برای حمایت از جنگ رهایی بخش ملی ویتنام و غیره، از خود نشان دادند. جای تاسف است که نویسندگان مذکور (غرق در جهان بینی غلط) به این

زنان چینی به گونه ای برخوردار می‌کنند که انگار به سادگی فریب ح. ک. چ را خورده و بجای اینکه درخواست دستمزد مساوی کنند (۱) تن به بیگاری میدهند. بسیار بهتر می بود که این نویسندگان احساس غرور کنند که خواهرانشان بخاطر امر رها سازی نوع بشر از کلیه اشکال ستم و استثمار طبقاتی کار میکنند؛ و نه بخاطر منافع تنگ نظرانه خانواده خویش (آنگونه که طی قرن‌ها بدانها آموخته شده است).

## زنان در سازماندهی زنان: کارگاه در مجاورت خانه

مائو در جهش بزرگ به پیش، از توده های زن که هنوز در خانه ها مانده بودند خواست که بیرون بیایند و برای اداء سهم نسبت به سوسیالیسم و انقلاب جهانی، ابتکار عمل را در دست بگیرند. يك ابتکار فراگیر که توسط زنان انجام شد، تشکیل بنگاههای حاشیه ای بود: یعنی کارگاه های فولادسازی خانگی، تعاونی ها، کارخانجات در مجاورت خانه و غیره که با تامین مواد اولیه ضروری، یدکی و غیره، نقش مکمل کارخانجات بزرگ دولتی را ایفا میکردند. استیسی و نویسندگان دانمارکی به این پدیده از این زاویه می نگرند که زنان دستمزد خوبی نمی گرفتند و از رفاه اجتماعی مثل بقیه برخوردار نمی شدند. یعنی اینکه این کارگاه ها خیلی مناسب نبودند و اینکه دولت کمک زیادی به آنها نمی کرد (۱) و بدین ترتیب این اعمال چندان هم مترقی نبودند. محتوای کلام استیسی و ولف این است که جنبش «جهش بزرگ به پیش» صرفاً تلاشی در جهت توسعه تولید بود. به قول ولف این جنبش «نخستین فاجعه تخفیف ناپذیر اقتصادی جمهوری خلق چین بود.»

در وهله نخست ببینیم این کارگاه ها اصلاً چه بودند؟ نویسنده ای ایتالیائی بنام «ماکیوچی» بازدید خود از یکی از کارگاه ها در اوائل دهه ۱۹۷۰ را چنین تشریح کرده است: «زنان عموماً ۴۰ - ۲۵ ساله بودند. اکثریت آنها در تمام طول عمرشان خانه دار و بیسواد بودند. آنها در پاسخ به فراخوان ح. ک. چ طی جهش بزرگ به پیش بسیج شده بودند تا يك کارگاه بند کفش سازی برپا سازند. این کارگاه که جعبه های چوبی هم تولید میکرد بعداً طی انقلاب فرهنگی تا آنجا پیش رفت که به ساختن ترانزیستور پرداخت. این زنان فی الواقع تا حدودی از دولت کمک دریافت میکردند - مثل وام و مشاوره فنی برای چند سال - اما عمدتاً خودکفا بودند. آنها خودشان تنظیمات اقتصادی خود را تعیین میکردند - منجمله قراردادها و دستمزدها را.

آیا این امر انقلابی بود؟ لیوشائوچی (این رهرو رویونیست پروپاقرص سرمایه داری که طی انقلاب فرهنگی سرنگون شد) با این بنگاهها به مخالفت برخاست. دلایل او اساساً همان دلایل استیسی بودند (۱) او بحث میکرد که این بنگاهها حاشیه ای بوده و از نقطه نظر صرف اقتصادی سودمند نیستند. مائو شدیداً به مقابله با او برخاست. این بنگاهها شوق زنان را برای شرکت در ساختمان سوسیالیسم رها میساخت، و از آنجا که غالباً وسائل مورد احتیاج کارخانجات محلی بزرگتر را تامین میکرد به خود کفائی نواحی محلی کمک مینمود. و بدین ترتیب در جهت تکامل موزون اقتصاد چین خدمت میکرد. در اواسط دهه هفتاد بیش از سیصد هزار نفر از زنان شائگهای در این نوع کارگاه ها کار می کردند و در پکن ۱۱ درصد از کل بازده صنعتی را تولید می نمودند. اما مهمترین جنبه این بود که علیرغم نقصانهای کوتاه مدت اقتصادی این فعالیت باعث بیرون آمدن زنان از کنج خانه ها،

آموختن کار گروهی و عادات پرولتری و تقویت موقعیت اجتماعی آنان (منجمله در برابر شوهران) میشد. تمام اینها، زنان را برای شرکت در نبردهای عظیم تر آتی آماده میساخت.

## مبارزه طبقاتی در جنبش زنان: موضعگیری

منابع مهمی که استیسی از آن نقل می آورد و از این طریق سعی میکند تبعیض جنسی ح. ک. چ را نشان دهد، فدراسیون زنان است. با این وجود هنگامیکه این فدراسیون طی انقلاب فرهنگی منحل شد، استیسی با عصبانیت گفت: «زمانیکه کمونیستها خواستند این انزوی (زنان) را بوسیله سازماندهی تشکلات زنان بر هم زنند، محتاطانه عمل کرده و تشکلات زنان را تحت آتوریته تشکیلات مردان دهقان قرار دادند. این طرح در سراسر جمهوری خلق چین به مورد اجراء در آمد که فدراسیون ملی زنان میبایست طبق دلخواه دولت سوسیالیستی که تحت کنترل مردان بود، بکار ادامه دهد»، «تکامل دولت متمرکز تک حزبی در جمهوری خلق چین، انقیاد رسمی جنبش زنان به ساختارهای اداری و اولویتهای سیاسی حکومت مردانه را تثبیت نمود. همانطور که دیدیم، حتی فدراسیون زنان که تابع هم بود، زمانیکه مطلوبیت خود را طی انقلاب فرهنگی از دست داد، کلاً به حالت تعلیق در آمد.»

استیسی میخواهد از فدراسیون زنان صرفاً بدین دلیل که يك سازمان زنان است دفاع کند. و در این راستا، این واقعیت را میپوشاند که گردانندگان اصلی آن خط احیای سرمایه داری لیوشافوچی را پیش میبردند که تمایزات و اختلافات جامعه را گسترده تر کرد و يك شیوه بسیار عقب مانده در مورد مسئله زنان را در پیش گرفته بودند. طی سالها نشریه فدراسیون زنان بنام «ژون گئوفونو» به درج مقالاتی از این قبیل میپرداخت: «يك زندگی مادی خوب، مایه شادمانی است»، «زنان برای چه زندگی میکنند؟»، «چه کسی را دوست بداریم؟». در سال ۱۹۶۴، «خونچی» به انتقاد از خط آنها برخاست: مطرح کردن این مسئله که «زنان برای چه زندگی میکنند؟» بدانجا ختم میشود که زنان، نه بخاطر طبقه شان بلکه بخاطر جنسیتشان میتوانند در مورد زندگی و جهان بینی از دیدگاه خاص خود برخوردار باشند». بطور خاص نظر نشریه «ژون گئوفونو» این بود که آنچه زنان انقلابی در پی آنند متفاوت است از آنچه که مردان انقلابی برای نیل به آن تلاش میکنند. حتماً تعجب خواهید کرد اگر بشنوید قبل از هر چیز منظور مقاله، شوهران و فرزندان آنها بود. طی انقلاب فرهنگی این انتقاد تعمیق یافت و دختران جوان گارد سرخ، رهبری فدراسیون زنان را به زیر ضربه گرفتند: «ژون گئوفونو، با برافراشتن پرچم حل مسائل باصطلاح خصوصی زنان، رویزونیسم را نشر میداد و در پی مخدوش کردن دیدگاه طبقاتی زنان بود و زنان را بدانجا رهنمون میکرد که به امور مهم دولتی توجه نشان ندهند و صرفاً به زندگی فردی خانواده شان و باصطلاح شادمانی شوهران و فرزندانشان بپردازند. تلاش این نشریه عبارت بود از تحلیل بردن روحیه رزمنده زنان انقلابی و صاف کردن جاده برای بازگشت سرمایه داری ... فرد و مسائل خصوصی به چین.»

استیسی و سایر نویسندگان به مقابله با زنان گارد سرخ بر نمی خیزند و حتی ذکری از آنان بمیان نمی آورند. حتماً چنین فرض شده است که آنها قربانیان مانورهای «حکومت مردان» بودند.

## دستمزد مساوی در قبال کار مساوی

هر سه نویسنده تلاش دارند تداوم نابرابریهای اقتصادی را پابهای پایداری خانواده، بعنوان دلایل اصلی کاراکتر پدرسالاری خط ح. ک. چ ارائه دهند. در حقیقت چنینها به پیشرفت عظیم و حتی بیسابقه در زمینه تحدید نابرابری های جنسی بمشابه بخشی از مبارزه برای ادامه انقلاب (و تحدید آنچه که «حق بورژوازی» میخواندند) نائل آمدند. اما انقلابیون چینی بخاطر دلایل اقتصادی تنگ نظرانه نبود که این امر را پیروزی بحساب می آوردند. آنها از چشم انداز بسیار وسیعتری برخوردار بودند: تحقق بخشیدن به دستمزد مساوی در قبال کار مساوی برای زنان و مردان گامی است در جهت ارتقاء موقعیت سیاسی زنان. هنگامیکه توده های وسیع زنان از زندان کوچک زندگی خانواده رهایی یابند و دوش بدوش مردان بکار و مطالعه بپردازند، آنگاه آگاهی طبقاتی و درکشان از مبارزه بین دو خط پیوسته ارتقاء می یابد.» (تاکید از ماست) (خونچی، ۱۹۷۲)

آنها این تفاوتها را کاهش دادند که خودش کار بسیار بزرگی بود. طبق همان ارقام مورد توافق سه نویسنده: زنان در دهه پنجاه تقریباً برابر ۵۰ درصد و در دهه شصت پس از جهش بزرگ به پیش حدوداً برابر ۶۰ - ۷۰ درصد پوئن کاری مردان را بخود اختصاص دادند. این بدان معناست که در کشوری که يك نسل قبل عادت بر آن بود که پای زنان را می بستند و اکثر زنان روستایی در آمدی از خود نداشتند، زنان طی دو دهه به آنچنان پیشرفتی نائل شدند که در آمدشان نسبت به دمکراسی های بورژوازی ثروتمند مدرن مثل انگلستان و امریکا، (که رقم آنها در حدود ۵۷ درصد است، و برخلاف چین انقلابی همچنان ثابت مانده)، در صد بالاتری از درآمد مردان را بخود اختصاص میدادند. مضافاً اینکه این ارقام حتی در مورد زنان شهری و نسل جوانتر بسیار بهتر بود. استیسی به اینها کم بها داده و اعتراض میکند: «اما چین از نظر ایدئولوژیک متعهد به برابری جنسی است، در حالیکه امریکا نیست.» اینهم سخنان يك تاریخ شناس است!

چه تحریفهای تاریخی غریباً آنچه این نویسندگان مکرراً بدان اعتراض کرده اند صرفاً این است که ح. ک. چ نتوانسته است خانواده، نابرابری درآمد، تفکرات پدرسالارانه و غیره را طی دو دهه از بین ببرد. میتوان گفت که این يك غروند آکادمیک است. فی الواقع، استدلال آنها بخشی از يك مرض خطرناک را تشکیل میدهد: فمینیسم امپریالیستی. این نکته مرتباً خود را بروز میدهد: مثلاً دو نویسنده دانمارکی به رد ارزش کودکانهای چینی می پردازند بخاطر اینکه پرسنل آنها از کفایت کمتری نسبت به همکاران دانمارکیشان برخوردارند (۱)؛ و یا این بررسی ولف را در نظر بگیرید که اگرچه کودکانهای چینی در مناطق روستائی وجود دارند اما ارزشمندی واقعیشان مورد سؤال است چرا که «طبق استانداردهای امریکایی زیاده از حد شلوغ هستند». از اینها گذشته، ما در مورد چین صحبت میکنیم. تا چه حد کودکان در مناطق روستائی آمریکا در دسترس هستند؟ و یا گتوهای «برانکس جنوبی» چگونه؟

چه برداشتی از این آمار میتوان داشت که در اواسط دهه هفتاد ۵۰ درصد از کودکان يك تا سه ساله و ۸۰ درصد کودکان سه تا پنج ساله زنان کارگر چینی در شهرها به کودکان میرفتند؟ این ارقام را با آمار هند و یا کشوری که به سطح توسعه اقتصادی

چین نزدیک بود، مقایسه کنید. (اگرچه میتوان آنرا حتی با آمریکا مقایسه نمود - اما باید توجه داشت که پیشرفت در اجتماعی کردن کار خانگی در چین، در مسیر نابودی نابرابری ها و تمایزات و انقیاد زنان انجام شد. در حالیکه اینگونه «خدمات اجتماعی» در آمریکا از قبیل غارت ملل تحت ستم و بقیمت بی خانمانی و ستمکشی میلیونها نفر حاصل شده است.) اینکه نوشته هائی چنین معترضانه در مباحثه پیرامون گامهای عظیمی که در جهت رهایی زنان در چین برداشته شدند به چاپ میرسند، دلیل بر قدرت شوونیسم امپریالیستی است که تفکرات برخی ویراستاران و نویسندگان را به زنجیر کشیده است.

استیسی با منطق «فمینیستی - امپریالیستی» خود دست به نتیجه گیری میزند. او چنین استدلال میکند که در جوامع روستایی «پایه برای رشد يك جنبش خود مختار فمینیستی که باندازه کافی قدرتمند باشد و بتواند نقش مستقلی در پروسه انقلابی بازی کند، ضعیف است.» و ادامه میدهد: «انقلاب سوسیالیستی چین ... با حل موفقیت آمیز بحران خانواده ماقبل انقلاب، توسعه آتی يك جنبش و ایدئولوژی بومی فمینیستی را مانع شده است... پدرسالاری و سوسیالیسم، بخاطر موفقیت يك انقلاب خانوادگی پدرسالاری، در چین همزیستی دارند ... این بدین معناست که مدرنیزاسیون سوسیالیستی، همچون مدرنیزاسیون کاپیتالیستی با پدرسالاری سازگار است ... پدرسالاری حتی ممکن است با پروسه رشد سوسیالیستی بیشتر سازگار باشد تا پروسه رشد کاپیتالیستی» (اگرچه سرمایه داری زن را رها نساخته است، اما بسیاری از جوامع سرمایه داری توانسته اند زمینه مساعدتری برای رشد آگاهی فمینیستی و جنبش مستقل فمینیستی فراهم کنند.)

استیسی پس از تحقیر گامهایی که توده های زن در روستاهای چین به پیش برداشتند، در حقیقت چنین نتیجه میگیرد که هیچ امیدی برای این مردمان عقب مانده متصور نیست و چشم انداز واقعی همانا در کشورهای امپریالیستی است. آیا آشکار نیست که استیسی به آزادی کلیه خلقهای تحت ستم و استثمار و حتی زنان - که بهرحال هنوز در جهان کنونی بخش اعظم آنها را توده های دهقانی تشکیل میدهند - علاقمند نبوده بلکه مشتاق جنبش بورژوایی زنان است؟ برای این نوع جنبش زنان است که دژهای امپریالیستی زمینه خوبی فراهم میکنند. صدها میلیون زن چینی بسوی رهایی گام برداشتند و طی مباحث و مبارزات بی نظیر بر سر چگونگی نیل به آن تجربه اندوختند. مبارزه این «خواهران ناتنی عقب افتاده» توسط جنبش بورژوایی زنان مورد نظر استیسی تحقیر شده و حتی بعنوان اشکال نوین پدرسالاری مورد حمله واقع میشود. نتیجه گیری استیسی دال بر اینکه اساساً امیدی به رها سازی زنان در جوامع دهقانی وجود ندارد، مهر شوونیسم پنهان امپریالیستی بر تئوری فمینیستی وی می زند. این نتیجه گیری به درد هیچ توده ای از زنان در هیچ کجا نمی خورد.

زمانیکه تضادهای امپریالیسم حاد شده و بدین وسیله خطرات و فرصتها برای مبارزه انقلابی را نیز با خود تشدید می بخشند، استیسی می گوید: «من امپریالیسم را ترجیح میدهم، متشکرم.» سؤال تعیین کننده بیش از هر زمان دیگر این است که آیا شورش ستمدیدگان و استثمارشدگان قادر خواهد بود که بسوی عصر کاملاً نوینی از تاریخ بشر راه بگشاید؟ در این شرایط بحرانی که بورژوازی حداکثر تلاش را در تحکیم زنجیرهای بازدارنده زنان بکار میگیرد، استیسی میخواهد پرولتاریا و مبارزه وی جهت ریشه کن کردن کل ستم و استثمار را مورد حمله قرار بدهد. او در عوض از زنان میخواهد که به

سرزمین «موعود» امپریالیسم بنگرند؛ به جامعه ای مانند آمریکا که يك نفر از هر چهار زن در طول زندگیش قربانی تجاوز جنسی میشود. اینکه او این سرزمین را به انقلاب سوسیالیستی ترجیح میدهد، خود بیانگر اینست که برنامه او برای رهاسازی زنان به درد هیچ زنی در هیچ کجا و در هیچ زمانی نمی خورد.

### زنان میلشیا

بر حاشیه يك تصویر

فوریه ۱۹۶۱

چه شجاع! چه درخشان!

رخ می نمایانند در میدان

با شاخه های تفنگ،

بلند بر شانه هایشان

با نیزه های نخستین آفتاب،

بر چهره هایشان.

اینان دختران چین اند،

چنین اند: افکارشان بلند،

بی اعتنا به مخمل و ایریشم،

با عشق، جامه های رزم بر تن

سرودهٔ مائوتسه دون

[www.iran-archive.com](http://www.iran-archive.com)

BM BOX 8561  
LONDON WC 1N 3XX  
ENGLAND

ترجمه و تکثیر از هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)